

روند اصطلاحات در امپراتوری عثمانی (از تنظیمات تا مشروطیت)

وهاب ولی*

«تنظیمات» اصطلاحی است که برای اصلاحاتی که در سده نوزدهم در امپراتوری عثمانی صورت گرفت، به کار رفته است. در عین حال، به دوره‌ای که این اصلاحات انجام گرفت نیز اطلاق می‌شود. تنظیمات در اصل در ۲۶ شعبان ۱۲۵۵/۳ تشرین ثانی (نوامبر) ۱۸۳۹، با اعلام فرمان «تنظیمات خیریه» آغاز گردید. به علت اینکه فرمان فوق در باغچه گنخانه کاخ «توقایی» قرائت و اعلام گردید، نام دیگر آن «خط همایون گلخانه» است. بنابر عقیده برخی از محققان، تنظیمات با اعلام فرمان «مشروطیت اول» در ۱۸۷۶ م. و بنا به نظر برخی دیگر با اعلام فرمان مشروطیت دوم در ۱۹۰۸ به پایان می‌رسد.^(۱) جریان و نهضت تنظیمات ۴ صور گونه‌گون تعریف شده است:

بنا به نوشته «یاوز آبادان»: تنظیمات بک نهضت اصلاحی برنامه ریزی شده ملهم از اروپا بود.^(۲) به عقیده «ممتاز تورخان»، تنظیمات «دوره تحولات فرهنگی اجباری انبوه بوده است.»^(۳) و بالاخره «نامیق کمال» بر این عقیده است که تنظیمات نه یک جریان حقوقی، بلکه صرفاً یک پدیده سیاسی است.^(۴)

در مورد علل تنظیمات، باید به منشأ آن توجه کرد، و منشأ عواملی که تنظیمات را فراهم کردند، باید در تاریخ اصلاحات عثمانی جست و جو شود. جریان‌های اصلاحی که در حکومت عثمانی صورت گرفت، به دو دوره تقسیم می‌شوند: در دوره اول، اندیشه‌های حاکم بر حکومت عثمانی، و در دوره دوم، به هنگام آغاز جریان‌های اصلاحی، بیشتر تأثیر فرهنگ و تمدن اروپایی به چشم می‌خورد و تنظیمات نیز نتیجه اصلاحاتی است که در این دوره دوم صورت گرفت.

امپراتوری عثمانی که به عنوان یک حکومت ترک اسلامی تأسیس شد و بری خود فرهنگ و تمدنی خاص به وجود آورد، در دوره‌هایی که خود را از نظر فرهنگ و تمدن بالاتر و یا دست کم همسان با اروپا می‌دست، نیازی به اقدام برای اصلاحات و یا تقلید از اروپا، در خود ندید. همان گونه که مؤلفان و مورخان بسیاری روشن کرده‌اند، در نیمه اول قرن شانزدهم، حکومت عثمانی ۴ اوج

* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اقتدار خود رسیده بود و در حیات فکری خویش در ذهنیت و روح تعصب آلود قرون وسطایی باقی نماند. همچنین با توجه به ضروریات زمانه، علاوه بر کتاب های الهی، «قانون نامه های عثمانی را نیز به وجود آورد. عثمانیان در سرزمین های وسیعی که به تصرف در آوردند، به دوران ملوک الطوائفی (فئودالیته) پایان دادند، امتیازات طبقاتی را از میان برداشته و بدون در نظر گرفتن تفاوت های دینی، زادی و مذهبی، سیاستی توأم با تسامح و تساهل را دنبال کردند. از نظر حقوق اداری، اجنماعی، نظامی، و بویژه حقوق عمومی و حقوق طبیعی، در آغاز قرون جدید، در مقایسه با دولت های اروپایی، موفق به تأسیس تشکیلات بسیار جالبتری شدند.^(۱۵)

زمانی که اروپا با رنسانس و اکتشافات جدید وارد تاریخ جدیدی گردید، حکومت عثمانی نیز در اوج عصر فرهنگ و تمدن خود بود. بین کشورهای اروپایی و عثمانی از نظر فرهنگ و تمدن هنوز تفاوت های بلرز و بزرگی وجود نداشت. اما پس از نیمه دوم قرن شانزدهم، نظام و قوانین دولت عثمانی دوران ترزل خود را آشکار کرد. بویژه از زمان سلطان مراد سوم (۱۵۹۵ - ۱۵۷۴م) به سبب دخالت افرادی صلاحیت و نیز مغربان دربار در امور حکومت، راه برای اداره سلطنتی امور باز شد جریان های غیر قانونی موجود در مرکز حکومت، به تدریج به ایالات نیز سرایت کرد و عصبان های مورت گرفت که وحدت سیاسی عثمانی را به مخاطره انداخت، نظیر «عصبان های جلالی».^(۱۶)

امپراتوری عثمانی از یک سو به سبب گستره شمر و از سوی دیگر، به سبب درگیری هاییش با دولت های اروپایی، جزئی از جهان بزرگتری بود و خواه ناخواه از جریان ها و تحولات آن تأثیر می پذیرفت. در اواخر قرن هیجدهم میلادی، دگرگونی های بزرگ هم در رولت مملکت عثمانی با ملل تابع و دولت های اروپایی و هم در اوضاع داخلی آن پدید آمد. این دگرگونی ها به طور خلاصه عبارت بود از متوقف شدن کشورگشایی های عثمانی و در نتیجه بسته شدن راه سود و یغمای بیشتر به روی فرمانرویان عثمانی، اثرات تورم آور و ورود طزات گرانها از آمریکا، انحراف مسیر بازرگانی اروپا از منصرفات عثمانی بر اثر پیدا شدن امکان کشتیرانی پیرامون آفریقا و سرانجام شکست عثمانی از روسیه در سال ۱۷۶۹ که به انعقاد پیمان «کوچوک کاینارجای» در ۱۷۷۴ انجامید. به موجب این پیمان، شبه جزیره کریمه از منصرفات عثمانیان، از این امپراتوری جدا شد و دولت روسیه به نام حامی رسمی مسیحیان ارتدوکس سرزمین عثمانی شناخته شد.^(۱۷)

وضع دستگاه حاکم نیز زمان به زمان تباہ تر می شد. از یک سو، دستگاه دیوانی پیوسته در پیداد نادرستی و هرزگی فرو می رفت و از سوی دیگر، «بنی جری» که از دیر باز هسته نیروی نظامی عثمانی بود، خوی دلاوری و فرمانبرداری دیرین خود را از دست می داد. و به این دلیل، دولت مرکزی که دیگر سلطه پیشین بر ولایت ها را نداشت، ناگزیر کار مالیات گیری را به زورمندان محلی اجاره داد و این زورمندان محلی یا بزرگ مالکان (فئودال ها) که آنها را به زبان محلی «تبارلی» می گفتند، ناصله مردم و حکومت را هموار، بیشتر می کردند.

به طور کلی، از اوایل قرن هفدهم میلادی، عثمانیان بر سر این سئواله که چگونه انسجام سیاسی و اثر بخشی نظامی رژیم را اعاده کنند، با یکدیگر بحث و مجادله می‌کردند. نتیجه آن، ظهور دو موضع‌گیری عمده بود. عده‌ای، که آنها را باید اعاده‌گرا نامید، خواستار بازگشت به دوره و قوانین سلطان سلیمان (سلیمان با شکوه - سلیمان قانونی)، و مخالف هر تغییری بودند که بوی برتری بخشیدن به اروپاییان و مسیحیان یا مفاهیم و شیوه‌های اروپایی و مسیحی می‌داد. اما عده‌ای دیگر که می‌توان آنها را به عنوان «نوگرایان» نام برد، خواهان اتخاذ روش‌های اروپایی در آموزش، سازمان دهی، تشکیلات و اداره امور نظامی، دگرگونی‌های مدنی، آموزشی و اقتصادی بودند که به پشتیبانی پکت دولت جدید نیاز داشت. (۸)

این دو دیدگاه که از همان زمان به صورت دو رقیب سرسخت همدیگر درآمدند، در سراسر قرن هیجدهم و بیشتر قرن نوزدهم به رقابت خویش ادامه دادند که سرانجام نوگرایان و طرفداران نوسازی و اصلاحات به سبک اروپایی غالب شدند.

از سده هفدهم به بعد، هیچ عاملی به اندازه شکست‌های عثمانی ترکان عثمانی را به برتری سازمان‌های اروپایی آشنا ساخت. در همین زمان بود که فکر اصلاح سازمان‌ها در اندیشه برخی از روشنفکران عثمانی خطور کرد. این اصلاحات ابتدا در زمان حاکمیت سلطان مراد چهارم (۱۶۴۰ - ۱۶۲۳م) به دست هواداران سنت آغاز شد. اما تا زمان صدارت محمد کوپرولو (۱۶۶۱ - ۱۶۵۶م) و به طور کلی خاندان کوپرولو - که نزدیک به یک ربع قرن اداره دولت را در دست داشتند - در پایان سده هفدهم، عثمانیان برای اصلاح سازمان‌ها و شیوه‌های جنگی ارتش خود اقدامی نکردند. هواداران سنت به گمان این که با احیای سازمان‌های کهن با اندکی تعدیل نظم دیرین خویش را حیاتی‌تر خواهند بخشید، گرفتار لغزش شدند. در عصر لاله،^۹ اندیشه ترکان دربارۀ تمدن غرب دستخوش دگرگونی گشت. در این عصر عثمانیان به اروپاییان و بویژه فرانسویان نزدیک شدند، عصر لاله در اصل نشانه تولد و دوران نوبنی در امپراتوری عثمانی بود. سینه دم جهان‌دیدگی جدیدی به حساب می‌آمد و روشنفکری جدیدی که بازنایش روحیه جستجوگرانه منطقی و اصلاحات آزادیخواهانه بود. (۹)

داماد ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی (۱۷۳۰ - ۱۷۱۸م) در دوره سلطان احمد سوم (۱۷۳۰ - ۱۷۰۳م)، هیأتی را برای آشنایی با سازمان‌ها و جوامع جهان غرب به وین فرستاد و سیاستمدار مشهور عثمانی، یعنی «یگر می سکیزه چلبی محمد را به دربار نوبنی پانزدهم اعزام کرد. وی پس از بازگشت از فرانسه، دیده‌ها و آموخته‌هایش را در کتاب معروف خود به نام «سفارتنامه» یا ترکان در میان نهاد. در زمان صدارت ابراهیم پاشا، ترک‌ها برای نوسازی دست به اقدام و کارهای ناچیزی زدند و در ۱۷۲۷م، برای آموزش سپاهیان ترک از شیوه‌های اروپاییان یاری گرفته شد.

۹. عصر لاله: آغاز سده هیجدهم را که کشت گل لاله رایج شد عثمانیان به این نام خوانده‌اند.

ابراهیم ستفرقه - کالونیست مجاری که به اسلام گرویده بود - نخستین چاپخانه را در سرزمین عثمانی بنیاد نهاد. وی این کار را به همراهی و کمک سعید، پسر چلبی محمد که در فرانسه به هنر چاپ و ارزش فرهنگی آن علاقه مند شده بود، انجام داد. ابراهیم ستفرقه در مقام یک واسطه فرهنگی، چاپخانه را وسیله‌ای برای دسترسی ترک‌های عثمانی به افکار و روش‌های جدید غرب و آشنایی آنان با این اندیشه‌ها و روش‌ها می‌دانست ولی از آنجا که علما با چاپ کتاب‌های دینی مخلف و بر این عقیده بودند که «کتاب آسمانی» هر گاه چاپ شود، دیگر کتاب آسمانی نخواهد بود^(۱۰) در این چاپخانه تنها کتاب‌های غیر دینی به چاپ می‌رسید. این شخص یسرفت‌های علمی و فنی اروپاییان را می‌ستود و پیروزی و کامیابی‌های پطراول تزار روسیه در جهت نوسازی روسیه را به ترکان یادآوری می‌کرد. وی طی یادداشتی که توسط صدر اعظم ابراهیم پاشا برای سلطان احمد سوم فرستاد، مطالبی این چنین مطرح کرد: «چرا ملل مسیحی که در گذشته در مقایسه با ملت‌های اسلامی خیلی ضعیف بودند، در دوران جدید به تسلط بر چنین سرزمین‌های وسیعی پرداخته و حتی ارتش‌های عثمانی را که زمانی پیروز و غالب بودند شکست داده‌اند، او با دادن این پاسخ، مصراانه خواست که مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند: «بگذارید آنان از وضعیت دشمنانشان آگاه شوند؛ بگذارید آنان با آینده‌نگری عمل کنند و از نزدیک با روش‌های جدید سازماندهی، استراتژی، تاکتیک‌ها و جنگ افزارهای اروپایی آشنایی پیدا کنند؛ بگذارید آنان فن‌های نظامی و سیاسی خود را با مطالعه جغرافیا و همچنین علوم دریانوردی به وسیله نقشه‌های دریایی، همانند آنهايي که منجر به کشف بزرگ جدید و فتح سرزمین‌های سلامی به دست مسیحیان شدند، گسترش دهند؛ بگذارید آنان درس عبرتی بویژه از همسایگان خود - روس‌ها - بگیرند که ترانشان متخصص‌های متبحر در این علوم را جستجو کرده و آنان را از کشورهایشان آورده و با انتفاع به شورت، توصیه‌ها و همکاری آنان ارتش‌های خود را به‌سازی کرده است. وی در خاتمه گوشزد کرد که «ترک‌ها همیشه به برتری بر کلبه مردمان دیگر در پذیرش نظم و قانون معروف بوده‌اند. چنانچه آنان به فراگیری علوم و فنون جدید نظامی بپردازند، هیچ دشمنی تاب مقاومت در برابر این دولت را نخواهد داشت. او برای کسب مجوز چاپ این کتاب دست به دامان شیخ الاسلام شد و این اجازه با منوچیت چاپ قرآن و سایر منون مقدس، لیکن آزادی چاپ آثار غیر مذهبی همانند فرهنگ لغات و کتب علمی، داده شد.^(۱۱)

رهبران عثمانی سرانجام دریافته که نوسازی کشور مستلزم اقداماتی وسیعتر از تصفیه و اصلاح سازمان‌های کهن و تعدیل روش‌های تیرین است. صدر اعظم یاقب پاشا (۱۷۶۳ - ۱۷۹۹ م)، تا آنجا حاضر بود از دانش فنی اروپاییان استفاده کند که بنیان نظام عثمانی متزلزل نشود. سبک‌های معماری و نوع اثاث خانه اروپاییان در استانبول متداول گشت. توانگران ترک همانند اروپاییان، چهره خویش را به دست هنرمندان بر تابلوهای نقاشی ترسیم می‌کردند. ترک‌ها پیش از پیش به آموزش زبان‌های اروپایی رغبت نشان می‌دادند ولی آغاز اصلاحات در این دوره، با مخالفت ارتجاع‌گران

سکوت ماند. سلطان احمد سوم از سلطنت خلع و برادر زاده‌اش محمود اول (۱۷۵۴-۱۷۳۰ م) جانشین وی شد.

الهام بخش عثمانی، غرب بود که در مرحله جدیدی از پیشرفت علمی، ثروت اقتصادی و قدرت نظامی خویش بود که وزنه متعادل کننده غیر مذهبی، در برابر ارزش‌های سنتی و مذهبی شرق اسلامی عرضه داشت. اصلاحات اجتماعی و فرهنگی، الگویی برای تمدن غرب بود. بنابراین، می‌توان گفت که از عصر لاله به بعد، سیده دم رنسانس ترکی تحت نفوذ تمدن غرب آغاز شد. هر چند «ابراهیم متفرقه» و چاپخانه‌اش به نشر افکار و اکتشافات علوم دریایی همت گماشت و با کمک شورایی متشکل از ۲۵ نفر مترجم، سلسله آثاری را به چاپ رساند و مردم را با افکار جدید اروپاییان آشنا ساخت، ولی با فوت وی در ۱۷۴۵ م. چاپخانه‌اش از کار باز ایستاد و شرایط جدیدی که ارتجاعیون با کمک نظامیان ینی چری پیش آوردند، تا مدت‌ها مانع تعدید فعالیت چاپ شدند. به ویژه، شکست عثمانین در جنگ با روسیه که در فاصله سال‌های ۷۴-۱۷۶۸ م و نیز ۹۲-۱۷۸۷ م اتفاق افتاد، امکان پیگیری اصلاحات را از اصلاحگران باز گرفت. با این همه، عثمانیان اکت دو بونوا، فرانسوی و «بارون دوتوه» که شخصی نیمه فرانسوی و نیمه مجاری بود را به عنوان معلم و کارشناس فنی وارد سرزمین خود کرده بودند که به راهنمایی «دوبووال» آموزشگاه ریاضی در سال ۱۷۲۴ م، برای پرورش مهندسان نظامی تشکیل شد و به باری بارون دوتوه نیز سپاه عثمانی در سال ۱۷۷۴ م به توب‌های سبک مجهز شد.

نخستین آموزشگاه مهندسی عثمانیان در سال ۱۷۸۴ م. در زمان صدارت خلیل حامدپاشا (۱۷۸۵-۱۷۳۶ م) گشایش یافت. بسیاری از مردم بویژه یونانیان و ارنین این سرزمین به اروپا سفر کردند و با اندیشه‌های نو بازگشتند. دنیا داری و ناسیونالیسم که ثمره بیداری فکری اروپا و انقلاب فرانسه بود، اندیشه مردم امپراتوری عثمانی را به تدریج سحر می‌ساخت. بسیاری از مردم اکنون دریافته بودند که نظام سیاسی عثمانی، به زودی جای خود را به حکومتی غیر دینی خواهد داد. بدین ترتیب که عثمانی در آستانه انقلاب فرانسه قرار گرفت و این مصادف با سلطنت سلطان سلیم سوم بود که از ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۷ م سلطنت کرد. سلطان سلیم سوم، به عنوان مصلح نعل و صادقی ظهور کرد که عملاً در پی به ثمر رساندن آن افکار تجربی و اصلاح طلبی بود که در «عصر لاله» و پس از آن در نیم قرن پیش پا گرفته بود. انقلاب فرانسه به سهم خود، به ادیث‌های اصلاح طلبانه عثمانی انگیزه مهمی بخشید. هر چند انقلاب فرانسه به سهم خود و در بند امر، به طور کلی یک جریان و مسأله داخلی و صرفاً فرانسوی تلقی می‌شد، اما دیری پایید که توسط اقلیتی آنگاه به عنوان سر آغاز یک نهضت فکری جدید که درس‌هایی هم برای شرق و هم برای غرب داشت، در آمد زیرا برخلاف پیشرفت‌های رنسانس در اروپای مسیحی، انقلاب فرانسه، یک تحول اجتماعی جدا از مسیحیت بود که دارای ویژگی غیر مذهبی و در واقع یک نهضت لایسک بود. این انقلاب، درس‌هایی از غرب برای

آموختن به جهان اسلام داشت که الزاماً با عقاید و سنت‌های مذهبی آن تضاد نداشت.

سلطان سلیم سوم، حتی در دوره‌ای که شاهزاده‌ای محبوب در دربار (قصر) بود، بالویی شانزدهم به عنوان الگویی از یک پادشاه روشنفکر - که برای وی کمال مطلوب شمرده می‌شد - مکتبه داشت، و برای بازسازی ارتش عثمانی و باز پس‌گیری مناطقی که روسیه در گذشته از عثمانیان گرفته بود، از فرانسه درخواست کمک کرد.^(۱۲)

سلیم سوم در دوره‌ای از انحطاط امپراتوری عثمانی بر تخت نشست که هنوز عمده قلمرو خود را علی‌رغم این که ترانسیلوانی، کریمه و آزوف را از دست داده بود، در تسلط داشت. با این همه، این امپراتوری با روند تجزیه و اضمحلال رویارو بود و قدرت مرکزی سلطان بر قلمروهای خود پیوسته توسط مأموران متعهد و همچنین امرا و پاشاهای ندرتند محلی (ملوک الطوائف و قوادلها) - که از قدرت خود و تحمیل مالیاتها سوء استفاده می‌کردند، بی‌حرمت می‌گردید. علاوه بر آن، بسیاری از ایالات در آتش افشاش و خطر آن می‌سوختند. در سراسر امپراتوری، عوامل بی‌نظمی دیگری نیز وجود داشت.

سلطان سلیم سوم پس از جلوس بر تخت سلطنت، اصلاحاتی که پادشاهان پیش از وی در عثمانی انجام داده بودند را کانی ندید و دگرگونی و اصلاح مجدد تمامی سازمان‌های عثمانی را ضروری شمرد. وی پیش از هر چیز، برنامه اصلاحی مفصل و همه‌جانبه‌ای را فراهم آورد.^(۱۳) در برنامه اصلاحی وی که عنوان «نظام جدید» به خود گرفت، جایگاه ویژه‌ای برای بهره‌گیری از علوم، فنون و تکنیک اروپا اختصاص یافت. «نظام جدید» برنامه‌ای بود که برای امپراتوری عثمانی در آن موقعیت در مسائل اداری، مالی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و تقریباً در تمامی مسائل و موارد یک تازگی و تجدید به ارمغان می‌آورد. زیرا امپراتوری عثمانی در پایان سده هجدهم میلادی از جهت اجتماعی، سیاسی و نظامی از کشورهای اروپایی بسیار عقب افتاده و کشمکش‌های اجتماعی و آشوب‌های سیاسی، آرامش آن را مختل ساخته بود. سلاح‌ها و شیوه‌های جنگی سپاه عثمانی کهنه بودند و نیروهای مسلح با انضباط آشنایی نداشتند. کارهای دولتی به دست مردان نادرس و نشایست بود و عثمانیان هنوز ناگزیر بودند امور خارجی کشور را به دست مرجمان یونانی و ارسنی که در وفاداری آنها تردید فراوان وجود داشت بپارند. برای جلوگیری از نابودی امپراتوری، اقدامات فاع و اساسی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

سلیم سوم در دوره‌ای که نشر اندیشه‌های جدید که ارمغان انقلاب فرانسه بود، و در اروپا سبب پیدایی شعور ملی گردید، هر چند حکومت‌های استبدادی را از بیخ و بن به تزلزل و اضمحلال می‌کشاند، با جرأت و جسارتی فوق‌العاده دست به اجرای برنامه اصلاحات زد. ولی با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی که بدان اشاره شد به سبب ناسازگار بودن ساختار حکومت، آمادگی لازم برای اجرای کامل برنامه اصلاحات وجود نداشت و مسلم بود که تحقق‌پذیری آن نیاز به زمانی طولانی داشت.

با توجه به این که دولتهای اروپایی علیه فرانسه دست به اتحادهایی زدند، این امر فرصتی برای دولت عثمانی پدید آورد که برای مدت زمانی از خصرات خارجی دور و در امان بماند. بدین ترتیب، امکان حصول اصلاحات مورد نظر برای آن دولت به دست آمد. از جمله برنامه‌های سلطان سلیم سوم پایان دادن به خودمختاری و در واقع یک تازی دستگاه‌های محلی دولت، جلوگیری از ارتشاء، تغییر نظام فئودالی (قطاع داری) به شیوه جدید، تعیین والیان جدید تابع حکومت، تأسیس سپاهی با تشکیلاتی جدید و ترمیم و اصلاح مسائل مالی و اقتصادی بود و در ارتباط با چنین برنامه‌هایی، فرمان‌ها و نظامنامه‌های بسیاری وضع و صادر گردید. (۱۴)

نوسازی ارتش و تقویت حکومت مرکزی ضروری‌ترین این اقدامات و اصلاحات بود. سلطان سلیم سوم بدرستی دریافته بود که هر اقدامی در جهت نوسازی کشور باید از اصلاح ارتش فزاتر رود و سازمان‌های کشوری و دینی را در بر گیرد. او همچنین دریافته بود که اصلاحات به دست‌سازمان‌های کهنه دولتی پیش نخواهد رفت و تنظیم و اجرای هر برنامه‌ای برای اصلاح کشور، مستزم شور و تصویب همگان است و برای شور درباره این برنامه‌ها، سلطان سلیم سوم، مجلس مشورت را به ریاست خود تشکیل داد. چنان که اشاره شد، وی در آستانه اصلاحاتی که در قرن هجدهم آغاز شده بود، پرورش یافت و با لویی شانزدهم، آخرین پادشاه فرانسه، پیش از انقلاب درباره اصلاحاتی که می‌بایست انجام گیرد مخفانه مکاتبه کرده و توصیه‌هایی از او گرفته بود. (۱۵) سلیم سوم با صدور فرمان‌هایی دگرگونی‌هایی در وضع دستگاه‌های محلی دولت، ارتش و نظام اقتصادی امپراتوری پدید آورد. وی آموزشگاه‌های نظامی و درباری را بنیاد نهاد، مریبان فرانسوی، انگلیسی و سوئدی را مأمور آموزش فنون جنگی نو به ترکان ساخت و دست به کار ارتش نو شد. وی برای پیش بردن اصلاحات خود تا آنجا پیش رفت که مخالفت سخت محافظه کاران را نادیده گرفت و در ۱۷۹۲ م امپراتوری عثمانی دارای دستگاه سیاسی منظمی گردید و مسئولیت‌های سیاسی به دست گروهی از پیشروترین مردان کشور سپرده شد.

فدائیت ملوک الطوائف، لشکر کشی ناپلئون به مصر و جنگ روس و عثمانی که در ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۲ م طول کشید، به سلطان مجال نداد همه نیروهای خود را چون گذشته به اصلاح وضع کشور بگمارد. از این گذشته انقلاب سرستان، بسیاری از سپاهیان ترک را از پای در آورده و این پیشامدها، بر فشار مخالفان که در رأس آنها علماء سزاقان، تبولدازان و ملوک الطوائف قرار داشتند، افزود و سلطان را ناگزیر ساخت سپاه و نظام جدید را برجیتد. اما، مخالفتها به خلع سلطان سلیم سوم انجامید؛ زمانی که هواداران اصلاحات و سلطان سلیم در پی اقداماتی برای بازگرداندن وی به سلطنت برآمدند، این سأل به بهای جان سلطان سلیم تمام شد و پشتیبانان وی پراکنده شدند، و مخالفان شاهزاده مصطفی را با عنوان «سلطان مصطفی چهارم» بر تخت سلطنت نشاندند. در این بین، مصطفی علمدار (یرقدار) فرماندار سیلیستره به پشتیبانی اصلاحات سلطان سلیم سوم برخاسته و وی با همدستان خویش

استانبول را تصرف و مصطفی چهارم را از سلطنت خلع و شاهزاده محمود را به نام محمود دوم به جای وی نشاند و خویشتر را صدراعظم امپراتوری عثمانی خواند. مصطفی پاشا بیرقدار سعی در به اجرا در آوردن برنامه‌ای جدید برای اصلاحات نمود. در این بین مسیحیان که تحت حمایت دولت‌های غربی روز به روز نیرومندتر می‌شدند، جان و مال مردم مسلمان به ویژه در نواحی مرزی را به مخاطره می‌افکندند که ملوک الطوائفی مستقر در آناتولی و روم ایلی از این مسأله بهره‌گرفتند و به عنوان نمایندگان مردم وارد صحنه شدند. مصطفی بیرقدار که خود از اشراف و اعیان بود، در نظر داشت در مقابل نفوذ دیگر اشراف و اعیان در ایالات دست به اقدامات اصلاحی بزند. از این رو، تصمیم گرفت با آنها متحد شده و به عنوان یاری از وجود آنها در اداره امور استفاده کند. به همین خاطر آنان را به استانبول دعوت کرد. مذاکراتی بین اعیان و اشراف با رجال دولت صورت گرفت که نتیجه این مذاکرات مضای سندی بود که در تاریخ عثمانی به نام «سند اتفاق» شهرت یافت که به موجب آن، حاکمیت مطلق پادشاه و صلاحیت صدراعظم و نیز متعادل نمودن مالیات‌ها به رسمیت شناخته شد. هر چند سلطان محمود دوم با این مسأله مخالف بود، ولی ناچار از صدور فرامینی (خط همايون) شد که به موجب آن، می‌توان گفت اعیان و اشراف برای نخستین بار رسماً در مورد دولت دخالت کرد، و صلاحیت و حاکمیت پادشاه مورد تهدید قرار گرفت. این در تاریخ حقوق عامه ترک‌ها، قواعد جدیدی را شامل می‌شد که در آن موقعیت، شایان توجه بود. (۱۶)

با این همه در ماه نوامبر ۱۸۰۸ م بنی چری‌ها، طی یک تپام، بیرقدار را از صدارت برانداختند و بدین ترتیب «سند اتفاق» از اعتبار افتاد. با سقوط مصطفی بیرقدار، نخستین تلاش مجدانه‌ای که برای پیشبرد اصلاحات در امپراتوری آغاز گشته بود عقیم ماند.

به طور کلی از سال ۱۸۰۰ م به بعد، «غرب‌گرایان» به عنوان گرایش و تمایلی مشخص در میان زمامداران عثمانی شکل گرفت. سرچشمه مشترک تحرک و بهجت‌های اصلاح‌گرایان، (تنظیمات) در سال ۱۸۳۹ م، فرمان اصلاحات در ۱۸۵۶ م، مشروطیت سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۹۰۸ م، همگی تمایلات غرب‌گرایانه‌ای بود که هدف مشترک همه آنها نیز یکی بود.

«غرب‌گرایان»، گرایش به اخذ فرهنگ و سازمان‌های غرب بود که خود زائیده علل گوناگون بود. برخی از افراد که در مقابل انحطاط در پی یافتن راه حلی بودند، قلباً بر این باور بودند که راه رهایی فقط با در پیش گرفتن راه اقتصاد برتر غرب امکان پذیر خواهد بود. (۱۷)

با به قدرت رسیدن سلطان محمود دوم که از ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۹ م حکومت کرد، در واقع دوران جدیدی از اصلاحات که به نام «تنظیمات» شهرت یافت آغاز گردید که تا هنگام سقوط سلطان عبدالحمید دوم (۱۸۷۶ - ۱۹۰۹ م) ادامه یافت.

گروه حاکم به امید نجات امپراتوری به تلاشهای زیادی دست زدند. این گروه که آنها را «تنظیماتچیان» خوانده‌اند، به ثمرات مادی تمدن غربی دلبنگی نشان می‌دادند، ولیکن اندیشه‌های

سیاسی غریبان را برای جامعهٔ عثمانی زیان بخش می‌شمردند. آنها خدانشناسی، وکثره و دروسوه را نکوهش می‌کردند و دین و شریعت را شالوده‌های استوار برای کشور و جامعه می‌دانستند.

برخی از این رهبران عثمانی نظیر عاطف افندی، تمدن غربی را جامع فضائل و معایب می‌شمردند و خدانشناسی و خونریزی انقلابیون را مذمت می‌کردند. گروهی دیگر چون صدق رفعت پاشا، سیاستمدار ترک مقیم وین، کامیابی‌های مادی غریبان را نتیجهٔ پیروزی دانش، حکومت قانون و گسترش آموزش می‌شمردند.

وحدت سیاسی امپراتوری در فیاس بازمان سلطان سلیم سوم، وضعیتی مخاطره آمیزتر پیدا کرد. دولت عثمانی به کنگرهٔ وین (۱۸۱۵ - ۱۸۱۴ م) که در آن دولت‌های اروپایی نقشهٔ سیاسی اروپا را دوباره ترسیم می‌کردند، فرا خوانده نشد. بیرون راندن ترک‌ها از اروپا و ساقط کردن امپراتوری عثمانی بعد از کنگره وین عملاً به صورت یک هدف و مسألهٔ سیاسی که قبلاً بین دولت‌های اروپایی به نام مسألهٔ شرق مطرح شده بود، در آمد. بدین ترتیب مناسبات خارجی دولت عثمانی وارد مرحلهٔ خطرناکی گردید.

سلطان محمود دوم که به ضرورت اصلاح وضع امپراتوری ایمان داشت، برای جلوگیری از فروپاشی امپراتوری و حفظ موجودیت آن، به دامنهٔ اجباری اصلاحات پی برده بود. تا فشار مخالفان، تنش‌های داخلی و جنگ با روس، این سلطان را از تلاش برای اصلاح وضع امپراتوری باز داشت. به همین علت، در دورهٔ وی یک برنامهٔ طرح ریزی شده و سازمان یافته فراهم نگردید. اصلاحاتی که می‌بایست صورت گیرد، بر پایهٔ تحقق تمرکزگرایی استوار بود. وابسته کردن ایالات به حکومت مرکزی خود به صورت یک مشکل و در واقع فائده‌ای در آمده بود که سال‌ها دولت عثمانی را به خود مشغول نمود و باعث فرسایش توان آن شد. از سال ۱۸۱۰ م به بعد، جمعیت و گروه‌هایی از یونانیان برای به دست آوردن استقلال و تأسیس سرزمینی مستقل، در تلاش و فعالیت بودند. به سبب سیاست‌های نادرست دولتمردان عثمانی، این فعالیت‌ها روز به روز شدت پیدا می‌کرد. از این رو، سلطان محمود دوم که خود قادر به سرکوب و خاموش کردن عصیان یونانیان نبود، از محمد علی پاشا والی مصر درخواست کمک کرد دخالت محمد علی پاشا در مسألهٔ یونان سبب مداخلهٔ دولت‌های روس، انگلیس و فرانسه گردید که از تأسیس یک یونان مستقل حمایت می‌کردند. پیروزی‌های سپاه محمد علی پاشا در بالکان، سلطان محمود دوم را به این نتیجه رساند که سپاهی نظیر سپاه وی تشکیل دهد. از این رو، سلطان، رجال دولت، علماء و برخی از فرماندهان پنی‌چری تصمیم به اصلاح اجاق پنی‌چری گرفتند. بر این اساس آنها در ۱۸ شوال ۱۲۴۱ / ۲۶ / ۱۸۲۶ اقدام به تشکیل یک نیروی نظامی جدید به سبک اروپائیان کردند. هر چند پنی‌چری‌ها به مخالفت برخاستند و عصیانی به راه انداختند، ولی سلطان محمود دوم این عصیان را به شدت سرکوب نمود و اندک زمانی بعد، تصمیم به از میان برداشتن کل تشکیلات پنی‌چری گرفته شد و تشکیلات جدیدی تحت عنوان عساکر منصوره

محمديه به وجود آمد که در تاریخ عثمانی از این حادثه به نام وقایع خیریه یاد می‌گردد. (۱۸) سلطان محمود دوم علی رغب بحران‌های سیاسی بسیاری که با آن مواجه بود و نیز علی رغب مخالفت‌هایی که با جریان اصلاحات صورت می‌گرفت، تصمیم گرفت که دولت عثمانی را وارد مرحله و نظام جدیدی نماید. بعد از وقایع خیریه، در شورایی که در تاریخ ۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۴۱/۱۷ ژوئن ۱۸۲۶ متشکل از بزرگان دولت، علماء و امراتشکیل شد، پادشاه اعلام داشت که دیوان همایون که بزرگترین مجلس عثمانی در آن زمان بود، اختیار بسیار گسترده دارد و اضافه نمود هر تصمیمی که درباره مسائل مالی، اداری و قضایی گرفته می‌شود، باید مورد تصویب خود وی قرار گیرد. بدین ترتیب برای نخستین بار بنیاد مجلس نمایندگان، که بعدها تأسیس گردید، نهاد شد و بر تخصص در امور حکومت اهمیت داده شد. محمود دوم، طی فرامی اعلام داشت تا زمانی که به تسلط و تحکیم والیان در آناتولی خاتمه داده نشده، و ظلم و ستم از میان برداشته نشده و رفا و خوشبختی مردم تأمین نگردیده، تمامی تلاش‌ها، امور، برونج و با پیچیدگی رو به رو خواهد بود. همچنین، به این مسأله اشاره گردید که با اجرای عدالت، اصلاحات قابل اجرا خواهد بود. به همین جهت نیز به مسأله سپاه اهمیت داد و برای آموزش و تربیت سپاه، متخصصانی از کشورهای بیگانه وارد کرد. پوشش نظامیان تغییر کرد، و به تشکیلات سپاهیان مزدور به تدریج خاتمه داده شد. انجام خدمت وظیفه برای افراد سالم بین ۴۵ - ۱۵ سال اجباری گشت. بدین ترتیب، سپاهی که افراد آن وادار به ریز وطن و ملت نامیدند، به وجود آمد و در استنبول در سال ۱۸۳۱ م در صدد تأسیس مکتب حریبه (مدرسه - دانشگاه جنگ) برآمدند. این مکتب و با مدرسه که در سال ۱۸۳۴ م گنایش یافت، الگویی برای مدارس و دانشگاه‌های نظامی و غیر نظامی در عثمانی و بعد ترکیه شد.

اکثر مؤسسه‌ها سازمان‌هایی که در دوره تنظیمات گسترش یافتند، در دوره سلطان محمود دوم تأسیس و پایه‌گذاری شدند. اقدام‌های دیگری نیز در راستای بهبود اوضاع کشور و مردم انجام گرفت. تألیف و ترجمه‌های زیادی در اختیار مردم قرار داده شد. وسانی زاده (۱۸۲۶ - ۱۷۶۹ م) کتاب‌های فلسفی، کالبدشناسی، پزشکی و فنی را از زبان‌های یونانی به ترکی در آورد و ترک‌ها را با پزشکی جدید آشنا نمود. خواجه اسحاق افندی (۱۸۲۴ - ۱۷۷۴ م) که یهودی زاده و از معلمان مدرسه ریاضی ود، کتابی در چهار مجلد حاوی مسائل ریاضی نوشت و رساله‌های علمی دیگری نیز منتشر ساخت. مدارس جدید پزشکی تأسیس شد که وظیفه این مدارس تعلیم و تربیت پزشک برای مؤسسه‌های نظامی و غیر نظامی ود. تا آن زمان، به طور کلی، طبابت در دست غیر مسلمانان بود؛ بعد از آن پزشکان ترک وارد خدمات دولتی شدند و دانشمندان ترک در این مؤسسه‌های تازه تأسیس به تدریس پرداختند. (۱۹)

در سال ۱۲۴۰ هـ ق. / ۱۸۲۴ م. مدارس صیان تأسیس و برای نخستین بار تحمیلات ابتدایی اجباری گردید. (۲۰) هر چند این اقدام و تصمیم تا سال ۱۲۵۴ هـ / ۱۸۳۸ م. به اجرا در نیامد، از

سال ۱۸۲۷م. به بعد اعزام دانشجو و محصل به اروپا آغاز شده بود. با این همه برخی از محافظه کاران و حتی روشنفکران با این ادعا که اقدام و هدف سلطان انتشار و رواج آداب و رسوم اروپایی‌ها در سرزمین عثمانی است، به انتقاد از سلطان پرداختند. اما سلطان محمود دوم علی‌رغم مخالفت‌های زیاد، از مبارزه با خرافات باز نماند و قانونی برای تغییر لباس صادر، و خود نخستین کسی بود که پوشش خود را تغییر داد؛ پس از سال ۱۸۲۹م. تنها علما مجز بودند دستار (عمامه) بر سر نهند و نیم تنه سیاه بپوشند.

در سال ۱۲۴۲ هـ ق / ۲۷ - ۱۸۲۱م. نخستین سرشماری به عمل آمد و برای تنویر افکار عمومی نخستین روزنامه رسمی در ۱۸۲۱م منتشر شد و انتخاب نام «تقویم وقایع» برای این روزنامه از طرف شخص سلطان صورت گرفت. سفارت‌های دایمی در کشورهای خارجی دایر گردیدند و «مصطفی رشید بیگ» به عنوان سفیر فرانسه برگزیده شد که گزارش‌های ارسالی وی تأثیر زیادی در سلطان نمود و راه مهی را به سوی «تنظیمات» گشود. در این سال‌ها بود که به کارگیری اصطلاح «تنظیمات خیریه» آغاز، و بعد از اصلاحات انجام شده، تصمیم به اعلام «تنظیمات» گرفته شد، اما به سبب مخالفت عاکف پاشا (۱۸۴۵ - ۱۷۸۷ م) نویسنده و دولتمرد عثمانی، کیفیت اعلام آن مدتی به تأخیر افتاد.^(۲۱) با این همه می‌توان گفت که دست‌تنگی و گرفتاری‌های مالی، دولت را از ادامه اصلاحات باز داشت. سلطان محمود دوم بسیار کوشید تا با تغییر نام و ارزش پول، بحران مالی را از میان بردارد. بانک عثمانی پس از تأسیس آن در ۱۸۴۰م به نشر اسکناس مبادرت کرد. این اقدامات به جای آنکه کشور عثمانی را از پیشرفت و ثبات برخوردار سازد، ارکان نظام دیرین آن را متزلزل ساخت. در زمان این سلطان، مبارزه با فساد دستگاه دولتی شروع، و مدت خدمت کارمندان دولت نیز تثبیت شد. با توجه به این که قدرت هر دولتی مرهون نظام ارتباطی پیشرفته آن است، در سال ۱۸۳۷م در قلمرو عثمانی سیستم پستی ایجاد گردید و به گسترش راه‌ها همت گماشته شد. همچنین، سیستم فرنیته برقرار گردید و در سال‌های بعد تلگراف نیز رایج گردید.

علی‌رغم مخالفت‌هایی که نسبت به اصلاحات و اندیشه‌های اصلاحی سلطان محمود دوم از جانب برخی از محافظان و اشخاص صورت گرفت، سلطان دوستان و مشاورانی نیز داشت که او را در انجام و ادامه راهش تشویق می‌کردند و پشتیبان وی بودند. یکی از این افراد «رشید پاشا» (۵۸ - ۱۸۰۰ م) فرزند کارمند اوقاف و سفیر عثمانی در فرانسه بود که بعد نیز به وزارت خارجه رسید. وی پیش از مرگ کس دیگر برای تنظیم فرمان تنظیمات تلاش کرد. فرمان تنظیمات که از قلم «رشید پاشا» تراوش کرده بود، در ۲۶ شعبان ۱۲۵۵ / ۳ نوامبر ۱۸۳۹ طی مراسمی با شکوه اعلام گردید که در مقابل «کوشک گلخانه» برگزار شد. صدراعظم، شیخ الاسلام، درباریان، رجال دولت، علما، اصناف، بطریق‌های ارمنی و یونانی، خاخام یهودیان، سفرا و کسول‌های سفارتخانه‌های خارجی در این مراسم شرکت کردند. این فرمان و خط هماون که دوره‌های جدید در تاریخ عثمانی گشود، به محلی که

اعلام گردید، به نام «خط همایون گلخانه» و با «تنظیمات خیریه» مشهور شد. علی رغم برخی مخالفت‌های داخلی، اعلام این فرمان در اروپا اقدام و عملی مثبت تلقی گردید.^(۲۲) این فرمان در روزنامه رسمی منتشر و برای سفارخانه‌های خارجی نیز ارسال شد.

خط شریف همایون، ایمنی کامل زندگی، آبرو و دارایی را به همه مردم امپراتوری وعده داد. از آن پس، نظام مالکیت پیشین متروک و خدمت سربازی برای همه جوانان اجباری گشت. دولت همه مردم را برابر و یکسان اعلام کرد. فر روانی «خط شریف همایون» ارزنده‌تر از اصلاحات ناچیزی بود که پس از صدور آن صورت گرفت و مردم امپراتوری را در غم خویش برای رسیدن به آرزوهایشان پابرجا تر ساخت.

برای مقابله با مخالفتی که از سوی علما محتمل بود، در مقدمه فرمان سلطان، اصلاحات به مثابه بازگشت به اصول حقیقی اسلام و توانین مقدس و نامقدس شده، بود که تخطی از آن سبب تمام دردهایی می‌شد که حکومت عثمانی را از یکصد و پنجاه سال پیش تا آن زمان از پا در آورده بود.^(۲۳)

اصول حکومت مرکزی تغییری نکردند. سلطان همچنان قدرت مطلق داشت و تمام قوانین چنان می‌نمود که از توسعه قواعد موجود در قرآن و شرایع اسلام مبرا می‌شود؛ ولی در عمل در تشکیلات دولت و ادارات پیش از پیش از الگوی غربیان تقلید شده بود. وزارتخانه‌ها تقریباً همان وزارتخانه‌های ممالک اروپا بودند. ولی رئیس انوزراء که عنوان قدیمی وزیر اعظم (صدر اعظم) را نگاه می‌داشت، بر سایر اعضای هیأت دولت اختیار مرجعی داشت و آنان بیشتر زیر دستان وی بودند تا همکارانش. در برابر وی و در همان ردیف شیخ الاسلام، رئیس امور دینی و عدلیه اسلامی قرار داشتند.

علی‌رغم اینکه فرمان «تنظیمات» در افکار عمومی اروپا تأثیر مثبتی گذارد، ولی در بین جماعت مسلمان و غیر مسلمان نیای امپراتوری و رؤسای روحانی ایجاد ناخشنودی کرد و سبب بروز مجادلات جدیدی بین هواداران اصلاحات و محافظه‌کاران گردید. در خود پایتخت نیز رجال دولت به دو گروه له و علیه فرمان تقسیم شدند. گروهی که در رأس آنها صدر اعظم «قوجه خسرو پاشا» و هوادارانش قرار داشتند و فرمان «تنظیمات» را بر خلاف آیین و مقررات امپراتوری عثمانی که یک دولت اسلامی بود، می‌دانستند که این مسأله در بین مردم ایالات نیز تأثیر گذاشته بود. از طرف دیگر با اینکه غیر مسلمانان قانون تساوی حقوق همگانی را به نفع خود و سندی برای تحقق خواسته‌های خود می‌دیدند، اما راهبان که امتیازات خود را از دست رفته می‌دیدند، نسبت به پذیرفتن آن تردید داشتند و نگران بودند.

جریانی که با اجرای احکام فرمان «خط همایون گلخانه» آغاز شد. شامل دو مرحله گردید. اول از اعلام فرمان تنظیمات؛ سال ۱۸۵۶ و دیگری از آن تاریخ تا ۱۸۷۶ که اعلام فرمان مشروطیت (مشروطیت اول) است در مرحله قول و مصطفی رشید پاشا، و در مرحله دوم نیز «علی پاشا»، «وزاد پاشا» و «احمد مدحت پاشا» و هوادارانشان و نسل جدیدی از روشنفکران و رجال دولت بودند که گرد

آنان جمع شده بودند.

نخستین دوره یعنی از سال ۱۸۳۹ تا ۱۸۵۶، اجرای احکام و خط‌شما یون گلخانه، در امپراتوری عثمانی مسأله‌ای مهم بود. در واقع حکومت عثمانی هنوز آن آمادگی لازم برای اجرا و چگونگی اجرای فرمان را نداشت. نخستین تدبیر، ارسال فرمان‌های جدیدی برای ایالات در مورد توضیح فرمان، تشریح مبانی و پایه‌هایی که فرمان اصلاحات بر آن استوار بود و نیز پی بردن به واکنش مردم ایالات توسط حیات و کلاه بود. در این فرمان و دستور که تاریخ ۱۲۵۵ ه.ق. را داشت، پادشاه دستور اجرای کل فرمان را صادر و تعهد نموده بود که خود نیز به هیچ وجه خلاف این فرمان عمل نکند. در ضمن، احکام فرمان تنظیمات نیز توضیح داده شده بود و در آن آمده بود که تمام اتباع امپراتوری اعم از مسلمان و غیر مسلمان از نظر جان، مال و ناموس، تحت قانون مساوی قرار داشته و همه از نظر قانون مساوی خواهند بود. بدون حکم قانونی و بدون دستور و فرمان شخص پادشاه هیچ کس اعدام نخواهد شد و هر کس در هر مقامی در صورتی که بر خلاف آن عمل کند، مجازات خواهد شد. همچنین، اشاره شده بود که تنها بدان وسیله است که ظلم بر چیده خواهد شد.^(۲۴) با این که اعلام گردید فرمان و تنظیمات خیریه، در تمام قلمرو عثمانی اجرا گردد، اجرای اصول و احکام جدید در همه جا نیاز به فرمان بیشتری داشت.

در سال‌های نخست تنظیمات که مصادف با وزارت خارجه مصطفی رشید پاشا بود، نوآوری‌های زیادی صورت گرفت و قوانین جدیدی وضع گردید. به ویژه، مجلس احکام عدلیه که مهده دار وضع قوانین و نظام‌های جدید بود، از نو تنظیم گردیده بر تعداد اعضای مجلس افزوده شد و صلاحیت و اختیارات زیادی به مجلس داده شده و اعلام شد که مجلس می‌تواند تحت تأثیر قدرت و نفوذی قرار گیرد به وضع قانون و تصمصم‌گیری خواهد پرداخت. بدین ترتیب امپراتوری عثمانی دارای نوعی حکومت شروطه گردید.

یکی از نخستین قانون‌های وضع شده در دوره تنظیمات، قانون کیفری بود. روح و جوهر قانون کیفری که در سال ۱۲۵۶ ه.ق. / ۱۸۴۰ م. وضع گردید، برای جلوگیری از ارتشاء و جلوگیری از تجاوز به مال و جان مردم و نیز جلوگیری از اعمال خودسرانه مأموران بود که از ارزش و اعتبار مهمی برخوردار بود.^(۲۵)

مصطفی رشید پاشا در نخستین دور صدرت خود در مسائل داخلی از خود تسامح زیادی نشان داد و با اندیشه‌های لیبرالی به اداره امور پرداخت. به ویژه، سعی کرد مجادلات ناشی از اختلافات مذهبی و دینی را با سکون و آرامش از میان بردارد.

سلطان محمود دوم در سال ۱۸۳۹ م فوت کرد و جانشینش «سلطان عبدالمجید» پادشاه جوان بود که با تشویق و هشدار مصطفی رشید پاشا، با ادامه اصلاحات موافقت کرد.

فرمان و تنظیمات تکرار پاره‌ای از تجددها که قبلاً صورت گرفته بود، نبود، بلکه پاره‌ای اصول

جدید با خود داشت و سعی در نظام‌مند کردن فرب‌گرایی داشت. فرمان از نظر ماهیت حقوقی از حق یکت سوئے پادشا، حمایت می‌کرد. بر این اساس، پادشاه هر زمان که می‌خواست و با هر عملی که مخالف خواست وی بود، می‌توانست مخالفت کند. با این همه، ارزش واقعی این سند و فرمان این بود که پادشاه با مواردی که از طرف افراد ذیصلاح پیشنهاد می‌شد و قدرت اجرایی و دینی داشت، می‌بایست با قید سوگند به اجرا در آورد. فرمان «تنظیمات» یکت واکنش آرای عمومی در مورد مخالفت با رژیم و نظام سیاسی موجود نبود. در اعلام فرمان ملت قنشی نداشت و این فرمان در نهاد دینی و الهی حکومت عثمانی هیچ تغییری نداد. فرمان تنظیمات، اصلاحاتی که در این دوره صورت گرفت، به غیر از برخی از نس‌های روشنفکر کشور، مناسب حال مردم نبود. هدف اصلی فرمان، به دست آوردن دوستی و علاقه اروپاییان بود، در حالی که در سازمان و نظام سیاسی موجود، تغییر و دگرگونی‌های اساسی و بنیادین انجام نداد. در آثار غربی‌ها مربوط به اصلاحات عثمانی‌ها در قرن نوزدهم میلادی چنین آمده است که این اصلاحات به صورت مرده تولد شد و جز سخنان تشریفاتی و تعارف چیز دیگری نبود. با این همه اگر مقایسه‌ای بین سال‌های ۱۸۰۰ و ۱۸۷۱ در عثمانی صورت گیرد می‌توان دگرگونی‌ها و تحولاتی ژرف - خوب یا بد - را یافت. هر چند نمی‌توانست در نظر و کام اروپایی‌ها شیرین و خوب و یا تقلیدی اصلاح‌گرایانه با بیتی خوب باشد.^(۲۱)

با این که سلطان عبدالمجید، فرمانروای مطلق حکومت عثمانی بود، اما اداره کشور را بیشتر به صدراعظم و مجلس وکلا واگذار کرده بود. تشکیلات دیوانی پیشین که در سال ۱۸۲۷ سازمان یافته بود، به کلی ملغی شد و در طی ده سال جای آن را دولتی مسئول گرفت که تا حدی شبه کابینه‌های اروپایی بود. هر چند حق انتخاب اعضای مجلس وکلا از آن پادشاه بود، اما سعی بر این بود که افرادی که انتخاب می‌شوند، افرادی شایسته، محبوب و وفادار به حکومت و صاحب اعتبار و نفوذ باشند. به این مسأله نیز باید اشاره کرد که علاوه بر مجلس وکلا، مجالس دیگری نظیر مجلس توپخانه عامره، مجلس زراعت و... نیز وجود داشتند.

قوانینی که بعد از صدور فرمان تنظیمات خیریه وضع شد، به دو بخش تقسیم می‌شدند. یکی قوانین مطابق با ساختار حکومت عثمانی و اقتباس شده از اروپا بود و دیگری نیز قوانین معتدل و اصلاح شده پیشین عثمانیان. در تشکیلات قضایی، قوانین و مقررات عثمانی که بر اساس قوانین اسلامی استوار بودند امکان اقتباس از مقررات قضایی و عدلی اروپا را نمی‌دادند. در سال ۱۲۷۰ هـ ق / ۱۸۵۳ م. مدرسه القضاة تحت نام معلم خانه نواب، دایر گردید و شیوه و اصول جدید، تدریس و به اجرا درآمد، و علاوه بر استانبول، در ۹۳ بخش، قاضی، و در شهرها و قصبه‌های مهم نیز یکت «نایب» حضور داشت. محاکم شرعی که در ایالات فعالیت داشتند، طبق نتایجی که از اجرای قوانین جدید به دست آمده بود دارای نوآوری‌هایی بودند.

تا سال ۱۸۴۷ م اصول و نظام مدارس و تدریس عبارت از «مکتب معارف عدلیه» و «مکتب

شومی ادبیه بود. این در حالی بود که در سال ۱۸۴۵ تصمیم به تأسیس دارالفنون گرفته شده بود. ولی چون تأسیس آن به بعد موکول گردید، به همت مصطفی رشید پاشا و طرفداران اصلاحات، بنا به تصمیم مجلس معارف عمومی، در سال ۱۸۴۷م «دارالعلم» برای تربیت معلم جهت تدریس در مکب‌های رشدیه و یک سال بعد نیز «دارالمعارف» که از نظر تحصیل مقصی بالاتر از رشدیه‌ها بود و نیز مکب‌های جزف و حرفه‌ای گشایش یافت. برای پرورش نظامیان، به جای مکب‌های نظامی که قلاً تأسیس شده بودند علاوه بر تکمیل و اصلاح آنها در ۱۸۴۹م، مکب «ارکان حربیه» نیز تأسیس گردید. گذشته از آن، از سال ۱۸۴۷م برای تحصیلات بالاتر از بین فارغ التحصیلان مدارس و مکب‌های متوسطه دانشجویانی انتخاب شدند و نیز مدارس دولتی تأسیس گردیدند.

در سال ۱۸۵۲م با تأسیس وزارت معارف در آخرین سال‌های سلطنت سلطان عبدالمجید و در زمان فرمانروایی سلطان عبدالعزیز (۱۸۷۶ - ۱۸۶۱ م.) مکتها و مدارس بسیاری به شیوه اروپایی تأسیس و دایر گردید. با این همه، علی‌رغم اینکه چهارده سال از اعلام «خط همایون گلخانه» گذشت بود، اصلاحات در سیاست داخلی و خارجی پانگرفته بود. در ایالات، مردم در وضعی پریشان و فلاکت بار به سر می‌بردند و سلطان عثمانی هر چند از این مسأله متأثر بود، اما قادر به جلوگیری از فساد و انحطاط اخلاقی، حرص و آزمندی که حکومت عثمانی را از درون می‌پوساند، نبود. از طرف دیگر بین رجال دولت در مورد مسأله اصلاحات اتفاق نظر وجود نداشت. دسیسه‌های درباری و حرص در به دست آوردن مقام، حس ندادکاری را در این آزمندان از میان برده بود و علی‌رغم مضیقۀ مالی که حکومت با آن مواجه بود، بیشتر درآمدها منحصر به وابستگان به دربار و رجال کشور بود.

اوضاع بحرانی عثمانی و ناخشنودی مردم از سیاست‌های حکومت و نیز مسائل خارجی سبب گردید که برنامه‌های اصلاحات آن چنان که انتظار می‌رفت، اجرا نشود و به نتیجه مورد انتظار نرسد. سیاست کشورهای اروپایی با استفاده از ضعف نظامی و مالی عثمانی و دخالت روسیه در امور داخلی عثمانی، و نیز سیاست روس‌ها برای تصرف مناطق بیشتری از قمر و آسیای و اروپایی عثمانی، سبب گردید که حکومت عثمانی به فکر ادامه اصلاحات با برنامه‌های جدید و با شدت عمل بیشتری باشد. دوره اول تنظیمات برای حکومت و مردم عثمانی نقطه عطفی به حساب آمد و در دوره دوم تنظیمات صفحه جدیدی در تاریخ عثمانی گشوده شد. در سال ۱۲۷۲ ه.ق. / ۵۶ - ۱۸۵۵م، برای آماده کردن فرمان اصلاحات و اعلام آن کمیونی تشکیل شد که در این کمیسیون علاوه بر صدراعظم علی پاشا، وزیر خارجه فؤاد پاشا و شیخ الاسلام عارف افندی و برخی دیگر از رجال دولت، سفیر کشورهای خارجی نیز شرکت داشتند. سفیر کشورهای فرانسه و اتریش، در طول مذاکرات اعلام داشتند که امتیازاتی که در فرمان «خط همایون گلخانه» برای اتباع غیر مسلمان در مقابل مسلمانان در نظر گرفته شده، تنها جنبه آزادی دینی و مذهبی داشته و بنابراین اختلاف‌های موجود میان اتباع غیر مسلمان و مسلمان امپراتوری از میان نرفته، و احکامی که از سوی محاکم شرعی

صادر می‌شود نیز ناکافی هستند؛ بنابراین، در فرمانی که قرار است صادر و اعلام گردد، باید از نظر حقوق مدنی برای آنها حقوق مساوی در نظر گرفته شود و دولت‌های بزرگ اروپایی باید در اجرای قوانین جدید امپراتوری عثمانی، صاحب نظر بوده و نظارت داشته باشند. آنها بر این خواست خود نیز اصرار و پافشاری می‌کردند. دولت عثمانی برای تأمین این خواسته‌های دولت‌های اروپایی و تأمین تساوی حقوق مدنی مسلمانان و غیر مسلمانان تلاش نمود و سرانجام در ۱۱ جمادی‌الآخر ۱۲۷۳ / ۱۸ فوریه ۱۸۵۶، طی مراسمی که در آن بیات وکلاء، اعضای مجلس علماء بطریق‌ها، رئیس خاخام‌ها و سفرا و نمایندگان دولت‌های خارجی شرکت داشتند، فرمان اصلاحات قرائت شد. این دوره که از صدور فرمان تنظیمات تا سال ۱۸۷۶ یعنی اعلام فرمان مشروطیت طول رادر بر می‌گیرد و دوسین دوره تنظیمات نامیده شده، دارای ویژگی‌هایی بود که حکومت عثمانی را مورد تهدید قرار می‌داد. این فرمان ضمن اینکه احکام فرمان تنظیمات خیریه را مورد تأیید قرار می‌داد، دارای احکام جدیدی نیز بود. به موجب این فرمان حقوق و امتیازاتی که از زمان سلطان محمد فاتح برای اتباع غیر مسلمان در نظر گرفته شده بود، می‌بایست مطابق و متناسب با نیازهای زمان تغییر کند و بر طبق نیازهای زمان باشد. تصمیماتی که از جانب شورای بطریق‌ها گرفته می‌شد پس از تأیید از جانب و باعالی‌ه قابل اجرا بود. انتخاب بطریق‌ها می‌بایست مادام‌العمر باشد. مالیات‌هایی که جماعات به رهبران روحانی می‌پرداختند می‌بایست ملغی گردد؛ به اموال منقول و غیر منقول طبقاً روحانی نمی‌بایست ضرر و زبانی وارد آید؛ برای مرمت، و یا ساختن کلیسا و صومعه، مدرسه، بیمارستان و گورستان در شهرها و قصبه‌ها نباید معانعتی ایجاد گردد؛ بدون توجه به نژاد، دین و زبان هیچ مذهبی نمی‌بایست بر دیگری برتری داده شود. یعنی، از میان برداشتن تبعیض نژادی، فرهنگی و دینی. آزادی تفسیر دین و مذهب می‌بایست رعایت شود؛ هر کسی بدون توجه به دین، زبان و نژاد در صورت شایستگی حق ورود به خدمات دولتی را داشته باشد و رسیدگی به اختلاف‌های مابین مسلمانان و غیر مسلمانان باید در دادگاه‌های مختلط و به صورت علنی صورت گیرد؛ قوانین جدیدی در مورد تجارت و محاکم کیفری وضع و اجرا گردد؛ شکنجه و آزار در زندان‌ها از میان برداشته شده و قوانین زندان‌ها اصلاح و مسیحیان نیز به خدمات نظامی و سرایزی پذیرفته شوند. علاوه بر آن، با اتمقاد قرار دادهایی، اتباع خارجی نیز حق خرید زمین و املاک را داشته باشند.

علی‌رغم اینکه در این زمان، امپراتوری عثمانی در دوره‌ای از صلح به سر می‌برد. لیکن نتوانست در سکون و آرامش به اصلاحات ادامه دهد. از یک سو، عصیان‌های داخلی که وحدت سیسی امپراتوری را تهدید می‌کرد، ادامه داشت و از دیگر سو، دولت‌های اروپایی از نظر دخلت در سرکوبی این عصیان‌ها و ادامه اصلاحات در مسائل مالی و ارضی، قضایی و اداری امپراتوری خودداری نمی‌کردند. امپراتوری عثمانی صحن رقابت و نمود سیاست‌های دولت‌های اروپایی گردید. تأثیرهای خارجی روز به روز فزونی می‌یافت و بدین ترتیب دوره‌های دیگر از اصلاحات تحت نظارت و دخلت

بیگانگان آغاز گردید. برخی از مؤلفان، این دوره را «تجدد مداخلات» نام نهاده‌اند که در واقع نظر و سخنی درست ود. (۲۷)

نفوذ و دخالت دولت‌های خارجی به جایی رسید که حتی نه تنها عزل و نصب صدراعظم‌ها و وکلا، بلکه واپس‌ان ايلات و مأموران دون پایه نیز به دستور و خواست سقیران بیگانه صورت می‌گرفت. بحران‌های مادی اقتصادی ناشی از جنگ کریمه و دخالت‌های کشورهای اروپایی، امپراتوری عثمانی را گرفتار وضعی به مراتب بدتر و فلاکت بارتر از پیش نمود. در نقاط مختلف قلمرو امپراتوری نظیر صربستان، قزاق، نیش، بلغارستان، یونان و نیز در لبنان مارونی‌ها، سوریه و جده، به سبب عدم اجرای واقعی و کامل اصلاحات و همچنین به سبب مسائل ملی و مذهبی، عصیان‌هایی علیه امپراتوری عثمانی صورت گرفته بود. در حالی که سرکوبی این عصیان‌ها قانناً و از نظر حقوقی وظیفه حکومت عثمانی بود، ولی دولت‌های بزرگ اروپا با اتکا به فرمان اصلاحات و نیز معاهده پاریس به طرفداران تنظیمات اجازه ندادند که آزاده عمل کنند. در واقع، تنظیمات منگی به یک برنامه صحیح و استوار بر یک اندیشه نبود و اختلاف فکر و سلبه بین طرفداران تنظیمات در پیشرفت نکردن اصلاحات تأثیر مهمی نهاد و برنامه‌ها و نقشه‌های زیادی که همه با هم متفاوت بودند، پیشنهاد می‌شدند. به همین جهت نیز دولت‌های بزرگ اروپایی در سال ۱۸۵۹ م. برای تحقیق و بررسی این مسأله که آیا اصلاحات در امپراتوری عثمانی اجرا و پیشرفت کرده یا نه، اجلاس‌های در استانبول ترتیب دادند. در این نشست، تصمیم به تشکیل کمیسیون‌های مختلف و مختلطی گرفته و هر چند «باب‌علی» اعلام داشت که لزومی به تشکیل چنین کمیسیون‌هایی نیست و آنها می‌توانند ضمن تحقیق، آنچه می‌خواهند پیشنهاد کنند تا دولت عثمانی اجرا نماید، ولی دولت‌های اروپایی اعتنایی به این خواسته دولت عثمانی نکردند. این مسأله سبب شد که دولت عثمانی امکان اقدام مستقل در مورد مسائل داخلی نظیر امور مالی، اداری، نظامی، ارضی و نیز امور خارجی را نداشته باشد.

با این همه، فعالیت سلطان عبدالحمید برای بهره‌گیری عثمانیان از فرهنگ و تمدن اروپا، در چنان مرحله‌ای بحرانی، از نظر عثمانیان قابل تقدیر بود. به طوری که، پایه‌های نهفت و جریان‌هایی که منجر به تدوین قانون اساسی و شروطیت گردید، در دوران حاکمیت وی نهاده شد. سلطان عبدالحمید در ۱۸۶۱ م فوت کرد و برادرش، عبدالعزیز (۱۸۷۶ - ۱۸۶۱ م) جانشین وی شد. هر چند دوران فرمانروایی این سلطان بدون جنگ سپری شد، اما نابسامانی‌های داخلی، وحدت سیاسی عثمانیان را مورد تهدید قرار می‌داد. دوران سلطنت سلطان عبدالعزیز در دو بخش قابل مطالعه است: بخش اول دورهای بود که علی پاشا و فؤاد پاشا سعی کردند که اقتدار «باب‌علی» را در مقابل «باب همایون» حفظ کنند که این دوره با مرگ علی پاشا در ۱۸۷۱ به پایان رسید و بخش دوم دوره‌ای بود که با ورود «احمد مدحت پاشا» و طرفدارانش به صحنه فعالیت آغاز شد که تلاش بر این داشتند که برای کشاندن امپراتوری به سوی یک حکومت قانونی و مشروطه مجادله کنند؛ که در نهایت با خلع

سلطان عبدالعزیز از سلطنت خاتمه یافت.

سلطان عبدالعزیز همانند پدرش محمود دوم و برادرش عبدالمجید هوادار اصلاحات بود. وی با بدبختی‌هایی که دولت با آن مواجه بود، آشنا بود، و از همین آغاز سلطنت اعلام داشت که به امور مربوط به حکومت و امپراتوری خواهد پرداخت.

نخستین فرمان سلطان عبدالعزیز در تاریخ ۲۳ ذیحجه ۱۲۷۷ / ۲ ژوئیه ۱۸۶۱ خطاب به صدراعظم صادر و قرائت شد. این فرمان (خط همایونی)، ملهم از فرمان اصلاحات پشین بود. در این فرمان نیز آمده بود که برای رفاہ و سعادت اتباع امپراتوری تلاش خواهد شد؛ نسبت به قوانینی که پیش از آن وضع و صادر شده بود پایبندی وجود خواهد داشت؛ جریان‌های اصلاحی تداوم یابند و احکام شرعی رعایت خواهد شد؛ به امور مالی و غیر نظامی امپراتوری نظم نوینی داده شده، و به تربیت نیروی نظامی (زمینی - دریایی) اهمیت داده خواهد شد. این فرمان، نشان می‌داد که سلطان با نیتی خوب شروع به کار کرده است. صدور این فرمان در داخل و خارج از قلمرو عثمانی، ارزش و اعتبار حکومت را فزونی بخشید. با این همه، سلطان در مورد تقویت نیروی زمینی و دریایی به علت بحران اقتصادی موجود در امپراتوری، کار مهمی انجام نداد. همچنین، ادامهٔ عسکریان‌ها در هزینه گزین و لبنان، دولت را بیش از پیش در مضیقه و فشار قرار داد و دو صدراعظم یعنی علی پاشا و فؤاد پاشا که مأمور اصلاح امور و سامان بخشیدن به بحران‌ها بودند، بی آنکه موفقیتی حاصل کنند، ولی عزل شد و دومی استعفا کرد. به خصوص، فؤاد پاشا که سرگرم سرکوب عسکریان سوریه بود، زمانی به مقام صدر اعظمی منصوب شد که پول کاغذی دیگر از رواج افتاده بود، و قیمت طلا بسیار بالا رفته، و آذوقه در استانبول فقط به سکه خرید و فروش می‌شد و احتمال شورش و عسکریان در استانبول می‌رفت. املا با حذف پول کاغذی از دور داد و ستدها و استقراض از دولت‌های اروپایی سعی در بهبود اوضاع گردید. با این همه، دولت عثمانی قادر به ایجاد موازنه بین واردات و صادرات نگردید و دوست میلیون فرانک از دولت‌های فرانسه و انگلیس وام گرفته شد. اما افزایش نیاز به تأمین تولیدات، بازپرداخت دیون را مشکل‌تر نمود. این مسئله، سبب استعفای فؤاد پاشا از مقام صدارت گردید که یوسف کامل پاشا به جای وی صدر اعظم شد. در سال ۱۸۶۳ م. دولت عثمانی در مقابل دیون خو، به فرانسه و انگلیس، اداره بانک عثمانی و گمرک برخی از شهرها و نیز برخی از مواد نظیر نمک، توتون و ابریشم و همچنین مالیات‌های حاصل از برخی مواد دیگر را به آنها واگذار نمود؛ بدین ترتیب، بردگی مالی عثمانی‌ها آغاز شد. دیون خارجی به سبب خرید اسلحه، کشیدن راه آهن و تأسیس برخی مؤسسات روز به روز فزونی یافت. در حالی که دیون خارجی حکومت عثمانی در ۱۸۶۳ م، دوست میلیون فرانک بود، این دیون در سال ۱۸۶۹ م. به پانصد و پنجاه و پنج میلیون فرانک رسید که این همه، انجام اصلاحات را به ویژه در امور مالی امکان‌ناپذیر می‌ساخت. با این همه، در مسائل اجرایی و اداری نوآوری‌های مهمی صورت گرفت. مجلس عالی تنظیمات که در سال ۱۸۵۴ م. تأسیس شده

بود، در سال ۱۲۷۹ هـ ق / ۱۳ - ۱۸۶۲ م. به مجلس ولای احکام عدلیه ملحق شد و اداره دیگری تحت نام اداره قوانین وابسته به مجلس ولای، به وجود آمد. وظیفه وضع قانون و محاکمه وکلا (نمایندگان) به مجلس ولای احکام عدلیه سپرده شد و برای بررسی وقایع و حوادثی که در ایالات و ولایات به وقوع می‌پیوست، مجلسی تحت عنوان «مجلس تحقیقات و رسیدگی» در باغالی به وجود آمد که اعضای آن را علاوه بر مسلمانان، جماعات یرونی مذاهب پروتستان، ارتدکس و کاتولیک نیز تشکیل می‌دادند.

قانونی نیز برای ولایات وضع شد که از اهمیت خاصی برخوردار بود، زیرا در زندگی همه مردم امپراتوری، صرف نظر از معتقدات دینی آنان تری بخشید. این قانون که فرمان سال ۱۸۵۶ م. تدوین آن را پیش بینی کرده بود، بیش از همه ثمره تلاش فرّاد پاشا صدر اعظم و مدحت پاشا بود. این قانون که در سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۷۱ م. در آن تجدید نظر شد، ایالت‌های موجود را به مناطق وسیعی به نام «ولایت» تقسیم کرد و هر ولایتی را به فرمانداری (والی - استاندار) با اختیارات وسیع سپرد. امور مدنی، مالی، انتظامی و قضایی در ادارات گوناگون فرمانداری تمرکز یافت و دربان صاحب منصبان محلی ولایت، تنها رئیس مالی تابع وزیر درباری در پایتخت بود. ولایت‌ها به ناطقی به نام «سنجق» (سنجاق) که با سنجاق‌های دوره فودال‌ها تفاوت داشتند، تقسیم شدند. سنجاق‌ها نیز به مناطق کوچک‌تری به نام «قضاء» (بخش) و هر قضایی به ناحیه‌ها و دهکده‌هایی تقسیم شدند. رئیس سنجاق، «منصرف» و رئیس قضاء «قائم مقام» و رئیس دهکده و آبادی «مختار» خوانده می‌شدند.

قانون ولایت، برای ولایات، سنجاق‌ها و ناحیه‌ها، شوراهای اداری به نام «مجلس» فراهم آورد. اعضای این شوراها را انجمن‌های ریش‌سندان (مجلس اختیار) که مرکب از روحانیون و اعضای منتخب بودند، بر می‌گزیدند. صاحب منصبان محلی یا حفظ سمت در این شوراها عضویت داشتند. این اصلاحات اگر چه سازمان‌های اداری عثمانیان را نسبت به دوره‌های پیش بهبود بخشید، اما نتوانست بسیاری از انتظارات مردم را برآورده کند. دولت در انتخابات و حتی در مناطقی که اکثریت قریب به اتفاق مردم مسیحی بودند، دخالت می‌کرد. اعضای شوراها بیشتر از میان مسلمانان برگزیده می‌شدند. از این گذشته، مأموران دولت مرکزی در دستگاه‌های اداری محلی دولت قدرت محدود داشتند. (۱۲۸)

قانون ولایت همچنین برای هر ولایتی مجلسی به نام «مجلس عمومی» با چهار عضو منتخب (دو مسلم و دو ناسلم) از هر سنجاق فراهم آورد. در هر ولایت، سنجاق و ناحیه‌ای، دادگاه مختلط مدنی و جنایی به عضویت سه نفر مسلمان و سه نفر غیر مسلمان به ریاست نامزد و نماینده شیخ الاسلام تشکیل شد. «دادگاه‌ها» و «مجلس عمومی» با آنکه اعضای آنها با نظر دولت برگزیده می‌شدند، بیش از شوراهای اداری، نماینده مردم بودند. عثمانیان برخی از جنبه‌های سازمان اداری تازه را از سازمان اداری فرانسه تقلید کرده بودند. فرانسه الهام بخش اصلاح جویان ترک بود و خود سلطان عبدالعزیز فرانسه را می‌ستود. در سال ۱۸۶۸، به دعوت دولت فرانسه، برای نخستین بار در تاریخ امپراتوری

عثمانی، یک سلطان عثمانی از پاریس، لندن و وین دیدن کرد.

در سال ۱۸۶۱ در جزیره کروت و یونان و در ۱۸۶۷ در ناحیه نیش و سیلیستره عصیان‌هایی که شروع شده بودند، شدت پیدا کردند، و با آغاز حفر کانال سوئز، به مصر همت بیشتری یافتند در نتیجه، خدیو اسماعیل پاشا، حکمران مصر، امتیازهای بیشتری از امپراتوری عثمانی درخواست نمود که نژاد پاشا - که در سال ۱۸۶۲ برای بار دوم به مقام صدر اعظمی رسیده بود - هر چند، به خواسته‌های خدیو مصر پاسخ منفی داد، ولی اسماعیل پاشا با دسبه‌هایی سرانجام موفق شد امتیازهایی از باعالی، از جمله حق وراثت حکمرانی را گرفته و این سئواله آغازی بود بر جدایی کامل مصر از امپراتوری عثمانی. بدین ترتیب امپراتوری عثمانی که با خطر تجزیه روبه رو شده بود، برای حفظ وحدت خود، هر چند دست به اصلاحاتی زد، اما در مقابل مداخله‌ها و تأثیرهای خارجی، نتایج مورد انتظار به دست نیامد که از همین سئواله جریان جدیدی بروز کرد. مقامات عثمانی در راستای منافع یک دولت قدرتمند و وحدت و انسجام جمعیت‌های مذهبی و قومی کشور، در صدد دخالت و تخریب ساختارهای بنیادی جامعه مسلمان برآمدند و سازمان‌های غیر مذهبی را جایگزین نظام‌های سنتی آموزشی، حقوقی و مذهبی کردند. بدین ترتیب، اعدای امپراتوری مضامینی انقلابی یافت.^(۲۹)

اصلاحات دولتی وجه انقلابی خود را نشان داد. زیرا، نخبگان جدیدی پرورش داد که دگرگونی‌های باز هم بیشتری را به وجود آوردند. در حالی که تنظیمات عمیقاً در جامعه عثمانی نفوذ نکرد و یا بر توده‌های مردم که زندگی، اعتقادات و وفاداری‌های آنان به سنت‌های اسلام محدود بود، تأثیر نداشت، اما گروه و طبقه جدیدی به وجود آورد.

در جریان تنظیمات، اندیشه‌های ملی‌گرایی که در اروپای قرن نوزدهم در حال رشد بود، انجمن و جمعیت جدیدی در امپراتوری عثمانی تحت نام عثمانیان جدید به وجود آورد. این انجمن به طور پنهانی در استانبول تأسیس شد. در اوایل ۲۴۵ نفر عضو داشت که در رأس آنها «ضیاء پاشا» و «تامیق کمال»، «نجیب پاشا زاده»، «محمود ندیم پاشا» - که بعدها صدر اعظم شد - «علی موآوی»، «محمد بیگن»، «رشاد پاشا»، «شاکر پاشا» و... قرار داشتند.^(۳۰) اولین اثر شاهزادگان خاندان سلطنتی نیز در جلبات سرّی این انجمن شرکت می‌کردند.^(۳۱) هدف انجمن به طور بسیار ساده، عبارت از تبدیل حکومت استبدادی به مشروطه سلطنتی، نوسازی اسلام و نوسازی به شیوه اروپایی بود. عثمانیان جوان، نخست شیفته موفقیت‌های بریتانیا شدند. آنان بر این باور بودند که ارزش‌هایی امپراتوری عثمانی را مشارکت این امپراتوری در حق طبیعی شهروندانش، لیت جانی، مالی، عدالت، آشتی و مصالحه مسیحیان و مسلمانان تعیین می‌کند. در نظر آنها، امپراتوری نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد، مگر آنکه در میان توده‌ها ریشه بیاورد. علاوه بر این، رژیم مشروطه تمیر ارزش‌های سیاسی و اخلاقی بود که آنان هم در اسلام و هم در فرهنگ اروپایی، آن را ذاتی می‌پنداشتند. به این ترتیب، منفکران و انجمن عثمانیان جوان «مسلمانانی نوگرا بودند، بی آنکه به این نام اشتهار یابند. آنها اعتقاد

داشتند که اسلام واقعی با سازمان امروزی جامعه و حکومت مشروطه سازگار است و بر جنبه‌هایی از میراث اسلامی که تحصیل علم و فن را تشویق می‌کرد و ارزش رتر عقل بر ایمان کورکورانه و نیز اهمیت تلاش بر پیشرفت فردی و اجتماعی تأکید می‌رزدیدند. عثمانیان جوان به موازات تمهد و عمل به اسلام، از کاربرد شکل ساده شدهٔ زبان ترکی نیز به منظور پر کردن فاصله بین نخبگان عثمانی و تودهٔ بیروان آنان که اصلاحی لازم به ویژه برای جذب اندیشمندان پویا و رو به ترقی بود، حمایت می‌کردند. از یک سو نیز آنان تلاش می‌کردند تا هویت اسلامی-عثمانی را با مسائل فنی، سیاسی و اخلاقی لازم برای نوسازی آشتی دهند. آنها با اینکه از برنامهٔ تنظیمات انتقاد می‌کردند و آن را به لحاظ مذهبی و اجتماعی منفصل و بی هویت می‌دانستند، ولی در همان حال به یک جامعهٔ توشدهٔ عثمانی متعهد بودند. عثمانیان نو، پر حرارت‌ترین هواخواهان اصلاح جامعه عثمانی در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ م بودند.

فلسفهٔ سیاسی عثمانیان جدید، در اصل فلسفهٔ «ابراهیم‌شناسی» (۱۸۷۱ - ۱۸۲۶ م.)، ضیاء پاشا (۱۸۸۰ - ۱۸۲۵ م.)، و «نامیق کمال» (۱۸۸۸ - ۱۸۴۰ م.) بود. آنان «ادبیات نوه ترک» را پدید آوردند و متفکران نسل‌های آینده را پیرو اندیشه‌های سیاسی خویش ساختند. «شناسی» شاعر، نماینده نویسنده و روزنامه نگاری بود که آثاری از ادبیات فرانسه را به ترکی برگرداند و نخستین نمایندهٔ ترکی را به نام «زناتشویی» شاعر نوشت. وی به مقام کارمند بلند پایهٔ دولت، دوست نزدیک رشید پاشای صدراعظم و الهام بخش اصلاح جویان جامعه عثمانی ارتقاء یافت. پس از آنکه مشاغل دولتی را از دست داد، خویش را به فعالیت ادبی سرگرم ساخت و نخستین روزنامهٔ ترکی واکه مسائل داخلی و خارجی کشور را به فرزانگی تحلیل می‌کرد، به نام «تعمیر افکار» منتشر ساخت. در سال ۱۸۶۸ م. ناچار از فرار به پاریس شد.

در سال ۱۸۵۴ م. سلطان، به سفارش رشید پاشای صدراعظم، ضیاء پاشا را دبیر خصوصی خود ساخت. ضیاء پاشا، زبان فرانسه را آموخت و آثاری را از این زبان به ترکی برگرداند. ضیاء پاشا نیز در سال ۱۸۶۷ م. به اروپا گریخت و یک چند در پاریس، لندن و ژنو زیست و پس از مرگ علی پاشای صدراعظم که به وی سوء ظن داشت، به وطن بازگشت و به فرمانداری سوریه گمارده شد.

نامیق کمال که از ستایشگران «مونتسکیو» و «روسو» بود، از همهٔ وطنخواهان و آزادیخواهان ترک، ژک گوئر و بی پرده‌تر بود و گفتارهای بسیاری در روزنامه‌ها منتشر ساخت و در سال ۱۸۶۴ م. برای اثبات اینکه اندیشه‌های فرانسویان با اسلام ناسازگار نیست به ترجمهٔ روح القوانین اثر مونتسکیو پرداخت و در گفتار خیالی خویش بنام تأسیس مجلس نمایندگان ملت را آرزو کرد. وی از آنچه در اروپا دیده بود، تمدن و حکومت انگلستان را بیشتر می‌پسندید. نامیق کمال از برجسته‌ترین عثمانیان جدید بود. وی پس از فرار و شناسی، به اروپا، انتشار روزنامهٔ «تعمیر افکار» را عهده دار شد.

یکی دیگر از اعضای فعال انجمن عثمانیان نوه علی سوآوی، سردبیر روزنامهٔ «فجر» بود که

نخستین شماره آن اوایل سال ۱۸۶۷ انتشار یافت. سوآوری چون در روزنامه خویش از دولت خرده می‌گرفت؛ به آناتولی تبعید شد و از آن‌جا به اروپا گریخت. عثمانیان نو، هنگام اقامت در پاریس، اقامتگاه شاهزاده مصطفی فاضل برادر اسماعیل خدیو مصر و فرزند ابراهیم پاشا را مقر خویش ساختند و در ماه مه ۱۸۶۷ انجمن تازه‌ای را تشکیل دادند. علی سوآوری نیز روزنامه «فجر» را که به ارگان انجمن تبدیل شد، زنده ساخت. ولی نظارت مقامات فرانسوی بر مطالب روزنامه، اعضای انجمن را ناگزیر ساخت که «فجر» را به جای پاریس در لندن منتشر سازند. گروهی از پنهان‌دگان ترک، تدریجاً از دیگران بودند. از این روی، در میان آنان ناسازگاری افتاد و نایب‌کمال و پارانیش ناچار شدند روزنامه معروف «حریت» را که نخستین شماره آن در ژوئن ۱۸۶۷ انتشار یافت، تأسیس کنند.

هنگامی که خبر تشکیل این انجمن سری به گوش عبدالعزیز رسید، به شدت ترسید. با این همه، در آخرین لحظه از اعدام سران انجمن صرف‌نظر کرد. اما بی‌درنگ فرمان انحلال انجمن را صادر کرد. این فرمان اثر چندانی نداشت؛ هر چند انجمن عثمانیان نورسماً منحل شد، ولی به طور غیر رسمی خودش گسترش بیشتری یافت و شعباتی در شهرهای بزرگ تأسیس کرد و پنهان‌دگان سیاسی ترک در اروپا به تبلیغ درباره آن پرداختند.

اعضای این انجمن که خیلی زود ماهیت یک نیروی سیاسی به خود گرفت، در استانبول برنامه‌ای را تدارک دیده بودند و هدف از برنامه آنان، ساقط کردن صدراعظم علی‌پاشا که مانع از اجرای اصلاحات بود و همچنین به صدارت رساندن محمود ندم پاشا بود. بدین ترتیب قدرت را به دست گیرند. علی‌پاشا پس از آگاهی از اهداف آنان، زمانی که از گوردهایی آنان خبر یافت، با عملیاتی سریع، این انجمن را پراکنده ساخت. عثمانیان جدید، که فعالیت خود را در خارج ادامه می‌دادند، با انتشار نشریاتی علیه سلطان عبدالعزیز و بابعالی وارد مجادله و مبارزه شدند. در سایه این نشریات که مخفیانه وارد قلمرو عثمانی می‌شد، بر تعداد طرفداران افزوده شد. با این همه، تا زمانی که علی‌پاشا در مقام صدارت بود، فعالیت عثمانیان جدید در بابعالی تأثیرگذار نبود. اندک‌مشرطه خواهی عثمانیان جدید که در نگاه نخست بحق و درست بود، مناسب ساختار امپراتوری عثمانی که از عناصر غیر متجانس تشکیل یافته بود، نبود.

سال ۱۸۶۷م. از نقطه نظرات بسیاری، نقطه عطفی در دوره تنظیمات به شمار می‌رود. سفر سلطان به اروپا و تشکیل شورای حکومت (سلطنت)، دادن امتیاز خرید اموال و املاک غیر منقول به خارجیان، وضع قانون تابعیت، آغاز فعالیت برای وضع قانون مدنی، تشدید فشار دولت‌های خارجی بر بابعالی سببی بر اجرای برنامه‌های جدید اصلاحات که خود آن را فراهم کرده بودند و پیدا کردن راه کاری برای حل این مسائل، همه مصادف با این دوره بوده است.

هر چند مسافرت عبدالعزیز به اروپا، سبب تأثیر افکار جدیدی روی وی شد، اما نتایجی که انتظار می‌رفت به بار نیآورد، زیرا دولت‌های اروپایی خواستار اصلاحات بیشتری که در آن حقوق غیر

مسلمانان بیشتر در نظر گرفته شود، بودند. از این رو اصلاحات انجام شده طی فرمان سال ۱۸۵۶ م. را ناکافی می‌دانستند.

در واقع سلطان عبدالعزیز دو هدف از این مسافرت داشت: اول اینکه ممکن بود که عثمانیان جوان آن را چنین تلقی کنند که عثمانی دیگر یک امپراتوری که مرزهایش به روی عقاید آزادپخواهانه اروپایی بسته است، نمی‌باشد و دوم اینکه، فکر می‌کرد مسافرت وی به سאלه دیون عثمانی به کشورهای اروپایی کمک خواهد نمود. در منفر ساده اندیش عبدالعزیز همه چیز به طرزی آسان و مطلوب قابل حل بود. غافل از اینکه امپراتوری عثمانی آماده شورش و انقلاب بود. زیرا فقر اکثریت مردم به علت دو سال خشکسالی پی در پی و برداشت به محصول تشدید شده و وضع انفجار آمیزی به وجود آورده بود که به مویی بسته بود.

وضع قوانین و برنامه‌های اصلاحی مورد درخواست دولت‌های اروپایی، در سرزمینی که اکثریت آن را مسلمانان و ترک‌ها تشکیل می‌دادند، معنا و مفهومی دیگر غیر از اینکه امپراتوری به دست خود انحلال و اضمحلال خود را فراهم کند، نداشت. یکی از مهمترین مسائل، جدا کردن قوه مجریه از قوه قضائیه بود. به ویژه، برای انجام این کار امپراتوری ناچار از نوآوری‌هایی در این خصوص بود. (۳۲) یا این همه، اصلاحاتی که در مورد تعلیم و تربیت توصیه شده بود نتایج بهتری بدست داد. پیش از آن یعنی قبل از سال ۱۸۶۷ م. مدارس و مکتب‌هایی تأسیس و دایر شده بود، از جمله در سال ۱۸۶۵ م. برای تعلیم و تربیت و تحصیل را بگنان، جمعیتی به نام جمعیت تدریس اسلامیه، و نیز جمعیتی دیگر به نام جمعیت ترجمه. برای ترجمه آثار مختلف از زبان‌های بیگانه به ترکی تأسیس و تشکیل یافته بود که بعداً تحت نظر وزارت معارف قرار گرفت. در این بین در حیطه‌هایی نظیر تاریخ، زبان، ادبیات و... یک شعور و ذهنیت ملی در حال رشد بود و فعالیت‌های بسیاری برای جلوگیری از تلاشی امپراتوری عثمانی پی گرفته می‌شد، که اندک زمانی بعد زمینه را برای تبدیل به نهضت ترک گرامی آماده نمود (۳۳)

به طور کلی می‌توان گفت در قلمرو امپراتوری عثمانی، دو فرهنگ جداگانه وجود داشت. فرهنگ دینی (انت) و فرهنگ غربی (تقطعات) که با یکدیگر سازگار بودند. ناسازگاری و کشمکش این دو فرهنگ، روان ترکان تحصیل کرده را در هم کوبیده بود. هیچ یک از آنها نمودار فرهنگ واقعی و درونی ترک‌ها نبود. از این روی، زمانی که ترک‌ها زندگی نو و ملی خود را آغاز کردند، چنین می‌نمود که آنها ناچارند قومیت غیر طبیعی فرهنگ انت و فرهنگ بیگانه را گردن نهند و این دو فرهنگ را در کنار هم نهاده بودند، بی آنکه برای آشتی دادن و هماهنگ ساختن آنها اقدام شود. تناقض و ناسازگاری این دو فرهنگ در روح جوانانی که از استعداد روانی در هم آمیختن آنها برخوردار بودند نمایان گشت و در زندگی آنها بحرانی به وجود آورده بود. فرهنگ انت، یکی از عناصر فرهنگ ملی به شکل دین بود از آنجا که ترک‌ها پیرو آیین اسلام بودند، اسلام همواره

یکی از عناصر مهم فرهنگ آنان بوده است. بنابراین، بین فرهنگ امت و فرهنگ ملی ناسازگاری وجود نداشت، نظر به اینکه دین یکی از ارکان فرهنگ ملی است، بین آن دو باید هماهنگی و اتفاق کامل باشد. به همین سان، انتظار می‌رفت که بین فرهنگ ملی و فرهنگ اروپایی که «تنظیمات» آن را ترک‌ها شاساند، ناسازگاری به وجود نیاید. نظر به اینکه اسلام در انحصار طبقات ممتاز عالم به رباهای عربی و فارسی بود که به زندگی توده مردم راه نیافته بود، گروه اول نماینده کاذب فرهنگ کهن بودند. از این روی، فرهنگ امت، به استثنای زندگی دینی آن، نمی‌توانست فرهنگ ملی به شمار آید. تنها زندگی دینی و فرهنگ امت بود که با تمدن غرب ناسازگاری داشت، وگرنه خود دین اسلام ناقصی با آن ندارد.

طرفداران تنظیمات و عثمانیان جدید نیز به ناحق نماینده تمدن معاصر محسوب می‌شدند. با آنکه تمدن اروپایی در صدد نبود ساختن فرهنگ‌های ملی نبود، ولی تنظیماتچیان فرهنگ ملی را از یاد بردند و فرهنگ را با تمدن که از آن همه بشریت است، یکسان شمردند.

ادراک آنان از تمدن اروپایی، از ادراک سودگران غربی ساکن پرا (Pera) - محله‌ای در استانبول که در روزگار عثمانیان سکن خارجیان بود - راتر نرفت. آنها اروپا را از دیدگاه این فرنگیان می‌دیدند؛ تجملات ظاهری و دیگر زبانه‌های اروپایی را اخذ کردند و هرگز در صدد برنیامدند دانش هنر و معیارهای اخلاقی تمدن را فراگیرند.

عثمانیان نو، نخستین مردمی بودند که کوشیدند اندیشه‌های اروپائیان را با اسلام در آمیزند و سازش دهند. بنا بر عقیده برخی از صاحب نظران، تلاش عثمانیان نو از آن روی به ناکامی انجامید که آنان در صدد نوسازی جامعه عثمانی نبودند، بلکه بخشیدن جان تازه‌ای به اسلام عثمانیان بودند. هدف آنان از این که اسلام را از سنگر سیاسی برانند، فراتر نمی‌رفت. از دیگر سو، جامعه‌ای که «عثمانیان جدید» در صدد ایجاد آن بودند، نه می‌توانست جامعه اصیل اسلامی باشد و نه جامعه غربی اصیل. ولی، به علت اینکه این اصلاح جویان جامعه اسلام را با جامعه نو ناسازگار می‌دانستند، می‌کوشیدند تا این دو را از یکدیگر جد سازند. با این همه فعالیت عثمانیان جدید را نباید ناچیز شمرد، زیرا مساعی آنان بود که در سال‌های بعد مخالفان سلطان عبدالحمید دوم را به تلاش و مبارزه واداشت. رشته‌هایی نگستی، آنان را به ترک جوان و بد به جمهوریت پیوند داد.

اقدامات، فعالیت‌ها و تلاش‌های عثمانیان جدید مرحله اصلاحاتی کاملاً جدیدی را به وجود آورد که پندار آن بنیادی‌تر، حیطة آد گسترده‌تر از اصلاحات قدیم و مبتنی بر اصول دموکراسی بود. سلطان محمود دوم و سلمان عبدالحمید، خواهان روشنگرایی و پیشرفت در محدوده نظام موجود از طریق غربی شدن در زمینه‌های علم، قانون و تحمیلات و تشکیلات حکومتی بودند. اما، اینک در میان نخبگان سحرایی که سلطان عبدالعزیز وارد تشکیلات حکومتی کرده بود، روشنفکران جوان طبقه متوسطی ظهور کرده بودند که دارای کوله‌باری از دانش زبان‌های خارجی و افکار و تجربیات زندگی

در غرب بودند. اینها، نگاهی ایدئولوژیکی به مسأله اصلاحات داشتند و آن را به عنوان یک راه حل سیاسی می‌نگریستند، زیرا غرب در برابر دیدگان آنها، به برگردان اصول دموکراسی آزادخواهانه به روش حکومت قانون اساسی و پارلمانی پرداخته بود. سلطان عبدالمجید در عمل نه همان روحیه و نه با همان عزم راسخ به اعمال قدرت مطلق که پدرش محمود برای او به ارث گذاشته بود، پرداخته بود. پس از این دوران میانی، قدرت رو به رشد استبدادی، اینک با سلطنت سلطان عبدالعزیز به اوج خود رسید. او دیدگاهی ارتجاعی داشت که هیچ گونه اصول آزادخواهانه جلوه‌وار او نبود. وی، به عنوان سلطانی مستبد، از طریق یک حکومت مرکزی قوی و یک نظام دیوان سالار تابع خودسری‌های خویش، سلطنت می‌کرد. از این رو، در نیمه دوم قرن نوزدهم رژیم عثمانی از استبدادی مسئولانه به استبدادی غیر مسئولانه بازگشت.^(۳۴)

اما در حالی که سلطنت عبدالعزیز ادامه داشت، توجه عثمانیان جدید به رواج اصلاحات غربی محدود به همان و همانند تنظیمات نبود. بلکه با فراتر گذاشتن و یافتن راه‌های بنیادی، محدود کردن اختیارات مطلق حکومت در این مفهوم غربی بود. این جاء، در جستجوی آن آرمان آزادی از طریق ملی‌گرایی که مردم اروپایی از سال ۱۲۶۵ هـ ق / ۱۸۴۸ م. فعالان در آرزوی آن بودند - گروه مخالفانی به وجود آمد که به طور نامنجم از ترک‌های جوان ترکیب شده بود؛ عمدتاً با تحمیلات غیر مذهبی گرایش‌های جسورانه و جدیدی داشتند. شعار آنان "حریت" بود، در حالی که شعار تنظیمات، "عدالت". آنان از محدودیت‌های اصلاحات پیشین به سیری افتادند که می‌توانست نجر به انقلاب شود. هدف آنان ایجاد حکومت قانونی برای سرزمین خود بود اینها، در حالی که مدافع مفهوم آزادخواهانه غربی بودند، ولی هنوز نیز خواهان در آویختن آن با مفاهیم مطلوب در انکار و سنت‌های اسلامی بودند.

در سال ۱۸۷۱ م. به سبب فوت صدر اعظم علی پاشا و مداخله گروهی که یابعمی را احاطه کرده بودند، دوره‌ای آغاز شد که تا سال ۱۸۷۶ م. طول کشید. این دوره، دوره مجادله بین آزادخواهان و درباریان بود. در سال ۱۸۷۱ م. در آستانه مشروطیت، بعد از علی پاشا، مقام صدارت به محمود ندیم پاشا واگذار شد که به مبارزه‌ای علیه آزادخواهان و نیز دشمنان خود و سلطان پرداخت. وی حسین عون که خدماتی برای ارتش جدید انجام داده بود و نیز مدحت پاشا را که در بغداد به عنوان والی در تلاش انجام اصلاحاتی برآمده بود، از مرکز دور کرد و علاوه بر آن محل خدمت بسیاری از کارکنان و کارمندان را نیز تغییر داد. این در حالی بود که به موجب قوانین تنظیمات، انتصاب و با تغییر محل کارمندان عالی رتبه دولت، تنها با تصویب شورای حکومت امکان‌پذیر بود. محمود ندیم پاشا بدون استناد به هیچ قانونی، بودجه و اعتبارات ولایات را محدود و کاهش داد و بدین ترتیب ناپامانی و بی‌اعتمادی زیادی نسبت به حکومت ایجاد کرده، مقامات دولتی را در "گردش بی‌وقه" نگهداشت و محل خدمات آن را بنا به میل خود تعیین کرد. مسلم بود که هیچ یک نمی‌باید رقیب نفوذ خود او و یا

خشی کردن حکومت مطلق سرورش، یعنی سلطان، باشد.

با این همه، بر اثر مداخلات کشورهای اروپایی و بحران‌های سیاسی که امپراتوری عثمانی را پیش از پیش با آنها، مواجه و نگران ساخت، تغییراتی در تصمیم‌های سلطان به وجود آمد که در مرحله‌ای منجر به عزل صدراعظم محمود ندیم پاشا شد. پس از عزل وی در ۱۲۸۹ هـ ق / ۱۸۷۲ م، سلطان عبدالعزیز به انتصاب سلسله‌ای متوالی از شش وزیر در طی سه سال پرداخت. وی با پافشاری زیاد درصدد به زانو درآوردن آنان در مقابل لزوم و خواسته‌های خود بود. وی از مشورت با آنان در انتصاب سایر وزراء خودداری می‌کرد و با آنان همچون غروسکهای خیمه شب‌بازی رفتار می‌کرد. نخستین و مهمترین آنان مدحت پاشا، ستون محکم و استوار اصلاحات قانونی بود که برکناری محمود ندیم پاشا را تسریع کرده بود. لیکن مدحت پاشا خیلی زود آشکار ساخت که برای سلطان بیش از حد قدرتمند و مستقل است.

مدحت پاشا با استفاده از دوره کوتاه تصدی خود در مقام وزیر اعظم کوشید تا اصلاحاتی اساسی در سطح مرکزی انجام دهد. وی کمیون تیقات و تصرفات و کمیون اصلاحات را منسوخ و به جای آنها شورای احیاء دولت را جایگزین کرد و این شورا اداره تنظیمات و اداره داخلی را که از ابتکارات ندیم پاشا بود حفظ کرد. همچنین، مسئولیت‌های قضایی را به دیوان حاکم سپرد. مدحت پاشا تبعیدیان را نیز فرا خواند. (۳۵)

مدحت پاشا، حسین عونی را به مقام سرعسکری و احمد جودت را به مقام وزارت آموزش و پرورش گماشت و آنان را تشویق کرد که برنامه‌های اصلاحی خود را در دوایر مربوط به خود گسترش دهند. مدحت پاشا دست به اصلاحات دیگری نیز زده اما زمانی که فساد ناشی از اقدامهای ندیم پاشا و وابستگی‌اش را مورد بررسی قرار داد، بسیاری از آنان که از نزدیکان دربار بان بودند، توانستند سلطان را نسبت به عزل وی متقاعد کنند. (۳۶) در این بین، حکومت عثمانی به سبب نبودن نقدینگی برای باز پرداخت دیون خود دچار مشکلات مالی اساسی شد، به حدی که دولت را در آستانه ورشکستگی قرار داد و این ساله در خلع سلطان عبدالعزیز مؤثر واقع شد.

روند اصلاحات با اقدامات سلطان عبدالعزیز به ظاهر از حرکت باز ایستاد. بحران مالی سبب شده بود که هزاران تن از مستخدمان و کارمندان بدون حقوق منده و هزاران تن از فروشندهگان مشتریان خود را از دست بدهند روستاها و حومه‌ها دچار قحطی و خشکالی شده بودند. اتباع حوزه بالکان را عوامل خارجی دستخوش تحریکات خود قرار می‌دادند. با توجه به این که سلطان برای بهبود اوضاع کاری انجام نمی‌داد، مخالفت داخلی با نظام حکومتی افزایش می‌یافت. افکار و اندیشه‌های مشروطه خواهی، ایجاد مجلس‌های قانونی، عثمانیسم و افکاری از این قبیل به هست مدحت پاشا و دوستانش تبلیغ و در روزنامه‌ها و مطبوعات از آنها بحث می‌شد. نماینده‌های نطق کمال و نوشته‌های دیگران با استقبال مردم روبه رو می‌شد و در آنها بر وطن پرستی عثمانی و ضرورت تلاش همگانی به منظور

حفظ امپراتوری در برابر دشمنان تأکید می‌شد. اما حکومت واکنش نشان داد و مقام‌های حکومتی را به بازداشت روشنفکران و نویسندگان و تبعید آنان تشویق کرد، اجرای نمایشنامه‌ها را متوقف و روزنامه‌هایی را که از افکار لیبرالی حمایت می‌کردند، تعطیل کرد. اما تبعیدیان همچنان به نشر افکار خود ادامه داد، به طرق مختلف به نشر آثار خود می‌پرداختند. دایرةٔ ساتسور که با اتوبه کار مواجه بود و از سوی دیگر کارآیی چندانی نیز نداشت، نمی‌توانست نظارت دقیقی اعمال کند. نامق کمال و دوستانش همچنان در تبعید ماندند تا آنکه عبدالعزیز از سلطنت خلع شد، اما آثار آنان همچنان در میان مردم تأثیر گذار بود.

محافظه کاران تحت رهبری علما، به گونه‌ای دیگر مخالفت می‌کردند. آنان در نتیجهٔ اصلاحات مالی، قضایی و آموزشی که آغاز شده بود، قدرت آن را نداشتند که با سیاست‌های غیر دینی تنظیمات مخالفت کنند. اما به حیات خود ادامه می‌دادند و موقعیت ایجاد شده پس از سال ۱۲۸۸ هـ ق / ۱۸۷۱ م. به آنان امکان داد که حمایت عمومی را علیه دین زدایی تحمیلی تنظیمات، نفوذ بیگانگان، مداخلات و سوء استفاده‌های نمایندگان خارجی و اعطای حقوق مساوی به غیر مسلمانان و تحریکات آنان برای کسب امتیازات بیشتر، و حتی استقلال که امپراتوری را با وضع دشواری رو به رو ساخته بود، جلب کنند. این احساسات که بسیاری از عثمانی‌های جدید نیز در آن سهم بودند، موج جدیدی از احیای تفکر اسلامی را به وجود آورد در بروز چنین موجی، سید جمال الدین اسد آبادی سهم عمده‌ای داشت.

در ربیع‌الاول سال ۱۲۹۳ / ۱۰ مه ۱۸۷۶، در استنبول واقعه‌ای از طرفی صفتها (طلاب) که ماهیتی کاملاً انقلابی داشتند، صورت گرفت. این طلبان که تعدادشان به حدود شش هزار نفر می‌رسید، دست از مطالعاتشان در مدارس اصلی استنبول کشیدند تا در تظاهرات عمومی در برابر پادشاهی اجتماع کنند. آنها خوانان برکناری وزیر اعظم و مفتی اعظم شدند. با اینکه شورش‌های طلاب علوم دینی از قرن شانزدهم میلادی به بعد، روشی سنتی در تاریخ اجتماعی و سیاسی گردیده بود، ولی این شورش، با شورش‌های پیشین متفاوت بود. زیرا از قبل به عمد به منظور دستیابی به دگرگونی‌های وزارتی ترتیب یافته بود. این شورش سنتی دوباره آغاز شد که در آن موقع سابقهٔ نامیمونی را برای آینده به جا گذارد. از ظواهر چنین بر می‌آید که این شورش توسط مدحت پاشا سازماندهی و ترتیب یافته است که اینک نهضت شروط طلبی عثمانیان جدید را رهبری می‌کرد. شورش طلبان، سبب شد که وزرای خارجهٔ سه دولت روسیه، پروس و اتریش در برلین تصمیماتی در مورد امپراتوری عثمانی اتخاذ کنند و این تصمیم‌های خود را که جنبهٔ اخطار سیاسی (التیماتوم) داشت، در تاریخ ۱۲ مه ۱۸۷۶ به دولت عثمانی اطلاع دادند. در این التیماتوم آمده بود که در صورتی که دولت عثمانی خواسته‌ها و تصمیم‌های آنان را نپذیرد، به قوهٔ نهریه توسل خواهند شد. دولت‌های مذکور، مفاد آن را به اطلاع دیگر دولت‌های اروپایی نیز رساندند و در واقع خطر بروز یک جنگ وجود داشت.

افکار عمومی بر این عقیده بود که امور تنها با خلع پادشاه سامان خواهد گرفت که سرانجام نیز این خواست که روز به روز نیز شدت پیدا می‌کرد، با گرفتن فتوایی از مفتی اعظم (شیخ الاسلام) جدید که خلع سلطان را مجاز می‌داشت و همین قرا سلطان را ناچار از استعفا و کناره‌گیری نمود تا برآورده شد: در واقع، با یک کودتای بدون خونریزی برادر زاده‌اش یعنی مراد پنجم جانشین وی گردید. این کودتا که مورد استقبال مردم قرار گرفت، ظرف نیم قرن در وجود طلاب یک منبع قدرت برابر در کشور ظهور کرد که اینک علیه استبداد، و نه با عنوان ابزار آن، به کار گرفته شد. این در حالی بود که سلطان عبدالعزیز پیش از کناره‌گیری تسلیم نظر طلاب شد و مفتی اعظم و محمود ندیم پاشا - که مجدداً به مقام صدر اعظمی منصوب شده بود - را برکنار کرد و مدحت پاشا در مقام رئیس شورای دولتی به حکومت بازگشت. لیکن، این صرفاً سرآغازی بود برای تحولات بعدی که ابتدا مشروطه را برای جامعه عثمانی به ارمغان آورده و بعد جمهوریّت را نهیب مردم نمود. زیرا، بنا به گزارش سفیر بریتانیا، «کمیته مشروطه بر هر زبانی جاری بوده تعبیر مدحت پاشا از آن، بر اساس اصول آزادی، برابری و مسئولیت‌های وزارتی، ایجاد یک مجمع مشورتی ملی واقعی به نمایندگی از کلیه طبقات، نزادها و مذاهب در محدودهٔ امپراتوری بدون هرگونه تبعیض استوار بود. سلطان و وزرایش از آن پس می‌باید در برابر این مجمع مشورتی مسئول باشند. اختیارات مطلق سلطان بدین ترتیب با پیروی از نظر و ارادهٔ ملت، به سبک نظام حکومتی بریتانیا محدود می‌شد.

سلطان مراد پنجم در نخستین فرمان خود اعلام کرد که به اصلاحات ادامه خواهد داد. این سلطان چون نشان داد که گرایش به افکار و اندیشه‌های عثمانیان جدید دارد، بنا بر این، انتظار می‌رفت که حکومت مشروطه را نیز بپذیرد. اما، سلطان در فرمان خود، اشاره‌ای به این مسأله نکرده بود. بنا به روایت‌هایی، پادشاه جدید در نخستین نشست خود با هیأت وکلا در مورد اعلام قانون اساسی، مذاکره کرده بود. چند هفته پس از جلوس سلطان جدید، سوء قصدی علیه شورای نمایندگان صورت گرفت که در نتیجه رشید پاشا وزیر امور خارجه و عونی پاشا سرعسگر به قتل رسیدند و مدحت پاشا به طرزی غیر متظره نجات یافت که این مسأله اختلاف بین درباریان و مشروطه خواهان را شدت بخشید. سلطنت ۹۲ روزهٔ مراد پنجم، دورهٔ افسامانی بیش از حد امپراتوری عثمانی بود. این شخص علیل و دائم‌الخمر در حال اتزوا و ترس از کشته شدن به دست غلامان کر و لال به سر برده بوده که مدحت پاشا ناگزیر شد برای جانشینی سلطان عبدالعزیز، از وجود وی استفاده کند و او را به عنوان «مراد اصلاح طلب» معرفی نماید. هر چند جلوس سلطان مراد پنجم مورد استقبال عناصر آزادخواه قرار گرفت، اما افراط این سلطان در مصرف مشروبات الکلی امید مردم و به ویژه آزادخواهان را بر باد داد. زیرا، وی دچار اختلال‌های روانی نیز گردید و همین امر سبب شد که وزرایش به فکر یک خلع دیگر افتاده و این بار برادر کوچکتر یعنی عبدالحمید در نظر گرفته شد که قرار شد ابتدا به عنوان نایب السلطنه انجام وظیفه کند. ولی شاهزاده عبدالحمید که در آرزوی تاج و تخت بود، این پیشنهاد را رد

کرد. اما برای رسیدن به این آرزوی خود، حاضر به پذیرفتن تعهدتی در برابر آزادیخواهان شد. مدحت پاشا با پیش نویس قانون اساسی پیشنهادی جدید که در اوایل سال ۱۸۷۶ توسط کمیته‌ای از دولتمردان و تحت نظارت وی و اعضای جامعه‌ی علما بر اساس قوانین ساسی بلژیک و پروس تدوین شده بود، مجدداً با شاهزاده دیدار کرد و عبدالحمید متعهد به انجام شرایطی شد، از جمله اعلام رسمی قانون اساسی، حکومت کردن از طریق مشاوران مشول. بدین ترتیب عبدالحمید دوم به جای مراد پنجم، سلطان و مدحت پاشا به مقام صدراعظمی منصوب شد. بر اثر مساعی مدحت پاشا و نیز دخالت دولت‌های اروپایی، در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ فرمان مشروطیت در امپراتوری عثمانی اعلام گردید و نخستین قانون اساسی دولت عثمانی که در ۱۱۹ ماده تدوین شده بود، نیز اعلام گردید. هر چند سلطان عبدالحمید پیش نویس قانون اساسی را به طرق مختلف تعدیل کرد، اما امتیازات خود را حفظ و از قبول برخی از مفاد آن سرباز زد. با این همه، پذیرش و اعلام قانون اساسی توسط سلطان، اوج شبسته‌ای برای قرن‌ی بود که خود را وقف نهضت اصلاحات کرده بود و این دست کم ابزاری برای پیشرفت‌های سیاسی آینده بود که بر اساس اصولی پایه‌گذاری شده بود که حقوق اتباع امپراتوری عثمانی را در اظهار نظر و شنیده شدن به رسمیت می‌شناخت، هر چند که سلطان عبدالحمید دوم به قول‌هایی که داده بود پشت پا زد. زیرا، سلطان تمایلی به صرف نظر کردن از اقتدار و استبداد پانصد ساله عثمانی نداشت. ترک‌ها آمده بودند به فرمانروای جدید خود فرمت دهند که تحولاتی در بهبود اوضاع کشور به عنن آورد و به خصوص از مدحت پاشا وزیر اعظم که نقشه‌های اصلاحی وی مورد توجهشان بود، پشتیبانی کنند. از نظر مردم، سلطان عبدالحمید دوم صرف نظر از اینکه خلیفه خد و امیر مؤمنان بود، سلطانی بود که وظایف خود را جدی می‌گرفت. هیچ کس فکر نمی‌کرد که این سلطان جدید بزودی خسیس‌ترین، حيله‌گرتزین، غیر قابل اعتمادترین و بیرحم‌ترین توطئه‌گر خاندان دیر پای عثمانی شود. زیرا هم آزادیخواهان و هم مردم خیلی زود دچار سرخوردگی و حسناکی شدند. اندک زمانی از این خوشحالی مردم نگذشت که مدحت پاشا نه تنها از مقمش عزل گردید، بلکه به اروپا تبعید شد. اقدام سلطان در اثر رنجش و کدورت نبود. در دوران کوتاه مدت به اصطلاح دموکراسی، مدحت پاشایی نظمی‌های عجیب و باور نکردنی در اموال و خزانه کشف کرده بود که دست سلطان در همه آنها دیده می‌شد. مبالغ هنگفتی اوراق بهادار و پول نقد از خزانه ناپدید شده بود و سلطان اجازه نمی‌داد: درباره این دزدی‌ها تحقیق به عمل آید.

سلطان عبدالحمید با کنار گذاردن طرفداران مشروطه خواه خود، پارلمان را به تعلیق در آورد و رژیم استبدادی و مذهبی محافظه کاری را بر پا کرد. دوره عثمانی‌های جدید در دهه‌های ۱۸۱۰ و ۱۸۷۰م، واکنش و غلبه رژیمی اقتدارگرا و دیکتاتوری را در پی داشت که با اصول مشروطه طلبانه و نوگرایانه عثمانیان جدید مخالفت می‌ورزید. این رژیم بر قدرت مطلقه سلطان، دیوانسالاری و پلیس متکی بود و سلطان ادعای اقتدر جهانی بر مسلمانان را داشت. با این حال، رژیم جدید وفاداری‌های

محافظه کارانه اسلامی را با تداوم اصلاحات فنی تنظیمات در آمیخت. مدارس تازه، قوانین حقوقی،
بازار آهن و فنون نظامی ایجاد و معمول گردید.

امپراتوری عثمانی علی رغم ظاهر آرامش، در جنب و جوش بود. فعالیت‌های ترک‌های جوان در
داخل و خارج و نیز مدحت پاشا که مرتب در پاریس و ژنو سخنرانی می‌کرد به ترس دائمی سلطان که
یکبار به جانش سوء قصد شده بود، می‌افزود. قتل ترار الکساندر دوم به دست انقلابیون، ترس سلطان
عبدالحمید را صد چندان کرده بود. وی بیش از پیش اعتقاد یافته بود که انقلابیون ترک نصیب جانش را
دارند و چون روزنامه‌های خارجی به طور مرتب از فعالیت‌های مدحت پاشا خبر و گزارش چاپ
می‌کردند، در مغز محتب عبدالحمید دوم، این پاشای تبعید شده، به صورت مظهر و منشأ کلیه خطرات
در آمده بود. سرانجام نیز بر اثر دسیسه‌ها و توطئه‌های سلطان، مدحت پاشا به گونه‌ای به وطن
بازگردانده شده و این بار به طائف در عربستان تبعید شد و در نهایت دستور قتل وی را صادر کرد. هر
چند با اعلام مشروطیت و قانون اساسی، دوره اصلاحات و تنظیمات به پایان رسید، ولی ادامه حوادث
و دیکتاتوری سلطان عبدالحمید دوم، سبب ظهور اندیشمندانی دیگر گردید که فعالیت‌هایشان در
دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ م به اوج رسید که در وکشی به رژیم جدید شکل گرفت. روزنامه نگاران،
نویسندگان، ناشران و انقلابیون تبعیدی در پاریس در سال ۱۸۸۹ "انجمن اتحاد و ترقی" را تشکیل
دادند و جمعی که در این زمان به نام "ترکان جوان" خوانده شدند، هر چند وفاداری خود را به دودمان
عثمانی حفظ کردند، اما در راه اعاده رژیمی پارلمانی و مشروطه دست به مبارزه زدند. (۳۷) در قلمرو
امپراتوری، اسرنا ارتش، دیوانسالاران و پزشکان که از عدم کارایی حکومت، شکست از قدرت‌های
اروپایی و بالکن و حذف شدنشان از مشارکت در قدرت ناخوش بودند، در دمشق، سالونیک و تقام
دیگر هسته‌های انقلابی تشکیل دادند. با گسترش این هسته‌ها، انجمن پدر وطن "در سال ۱۹۰۵ به
دست مصطفی کمال افسر ارتش عثمانی تأسیس شد. در ۱۹۰۸ با وادار کردن سلطان عبدالحمید دوم
به رعایت قانون اساسی، دومین مشروطیت عثمانی برقرار و آغاز گردید. حکومت جدید در واقع به
دست کمیته اتحاد و ترقی و ارتش اداره می‌گردید و ماهیت اقتدارگرا و بسیار متمرکزی از خود نشان
داد. بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲ مبارزه سه جانبه، میان ارتش و لیبرال‌های اتحاد و ترقی و محافظه
کاران مسلمان، با تسلط ارتش بر امور پایان یافت، و از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۸ اداره حکومت به دست کمیته
اتحاد و ترقی افتاد و از آن پس بود که بعد از جنگ جهانی اول امپراتوری عثمانی ساط و مضمحل
شد و بعد رژیم جمهوری تأسیس گردید.

از آنجا که حقیقت به گفته نامق کمال هدی‌پدو برخورد عقاید است، مقدر بود برخورد فرهنگ
تت - که قبلاً از آن سخن رفت - با فرهنگ تنظیمات در روح جوانانی که خواستار تلفیق این در
فرهنگ بودند، احگر حقیقت را برافروزد. اصلاح‌گران هوادار تنظیمات کوشیدند تا تمدن غربی را با
تمدن شرقی آشتی دهند، غافل از آنکه تمدن‌های مخالف و ناسازگار را نمی‌توان سازش داد. از آنجا
که اصول آنها مخالف یکدیگر است، هر یکی می‌خواهد دیگری را تباہ سازد. ذهن تجربی غربی با
ذهن متفکر شرقی ناسازگار است.